

۱۰۰





دوفصلنامه علمی - دانش پژوهی

# پژوهشنامه فلسفه و کلام

سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۴۰۲ (۱۴۴۴ق، ۲۰۲۳م)

صاحب امتیاز: جامعة المصطفی العالمیة، دانشگاه مجازی المصطفی ﷺ

(انجمن علمی کلام اسلامی با همکاری گروه علمی فلسفه، کلام و عرفان اسلامی و معاونت پژوهشی)

مدیر مسئول: حجة الاسلام دکتر سعید ارجمندفر

سرمدیر: دکتر توفیق اسداف

مدیر اجرایی: حجت الاسلام دکتر حمزه علی اسلامی نسب

## هیئت تحریریه:

رئیس دانشگاه مجازی المصطفی ﷺ (ایران)	سعید ارجمندفر
مدرس گروه فلسفه، کلام و عرفان اسلامی دانشگاه مجازی المصطفی ﷺ (ایران)	حمزه علی اسلامی نسب
معاون آموزش دانشگاه مجازی المصطفی ﷺ (ایران)	ابراهیم برارپور
مدرس گروه فلسفه، کلام و عرفان اسلامی دانشگاه مجازی المصطفی ﷺ (سوریه)	یزن علی
مدرس گروه فلسفه، کلام و عرفان اسلامی دانشگاه مجازی المصطفی ﷺ (سنگال)	عثمان ویندی انجای
مدیر گروه مطالعات اسلامی دانشگاه مجازی المصطفی ﷺ (آذربایجان)	توفیق اسداف
مدرس گروه فلسفه، کلام و عرفان اسلامی دانشگاه مجازی المصطفی ﷺ (سوریه)	سید غلام عباس نقوی
مدرس گروه فلسفه، عرفان و کلام دانشگاه مجازی المصطفی ﷺ	مهدی نصرتیان اهور
مدرس گروه فلسفه، کلام و عرفان اسلامی دانشگاه مجازی المصطفی ﷺ (پاکستان)	احسان رضی
مدرس گروه فلسفه، عرفان و کلام دانشگاه مجازی المصطفی ﷺ	شعبان نصرتی
مدرس گروه فلسفه، عرفان و کلام دانشگاه مجازی المصطفی ﷺ	علیرضا بهرامی

صندوق پستی: ۳۷۱۳۹۱۳۵۵۴

شمارگان: چاپ الکترونیکی

شاپا: ۷۶۱۹-۲۶۷۶

نشانی: قم، خیابان ساحلی جنوبی، نرسیده به مصلی، بین کوچه ۶ و ۴

تلفن و نمابر: ۳۲۶۱۳۸۷۵ - ۳۲۱۱۴۱۳۸

تعداد صفحات: ۱۰۳ صفحه

Web: [www.mou.ir](http://www.mou.ir)

Email: [research@mou.ir](mailto:research@mou.ir)

**بر اساس مجوز:**

**اداره کل ساماندهی و پشتیبانی پژوهشی  
معاونت پژوهشی جامعه المصطفی العالمیه ع  
(مورخ: ۱۴۰۱/۰۱/۲۵)**

**طبق شماره نامه ۳۵۱۹**

**این نشریه در سطح نشریات علمی – دانش پژوهی**

**(ویژه انجمن‌های علمی طلاب و دانشجویان)**

# راهنمای نویسندگان مقالات

۱. مقاله باید شامل قسمت‌های زیر باشد:  
عنوان، چکیده و کلیدواژگان، مقدمه یا طرح موضوع، بدنه اصلی مقاله، نتیجه‌گیری، فهرست منابع.
۲. تنها مقاله‌هایی قابل بررسی است که قبلاً منتشر نشده باشند، و نویسنده متعهد به نشر آن در جای دیگر نباشد.
۳. مسئولیت صحت و سقم مقاله به‌لحاظ علمی و حقوقی بر عهده نویسنده مسئول است.
۴. حق رد یا قبول مقاله‌ها برای نشریه محفوظ است؛ البته دبیرخانه نشریه موظف است ظرف حداکثر یک ماه - ۳۰ روز- به‌نویسنده مسئول مقالات ارسالی، آخرین وضعیت مقاله را گزارش دهد.
۵. تأیید نهایی مقاله برای چاپ در نشریه، پس از نظر داوران با هیئت تحریریه نشریه است.
۶. حجم مقاله حداقل ۸ صفحه و حداکثر ۲۵ صفحه ۲۵۰ کلمه‌ای خواهد بود.
۷. نقل و اقتباس از مقاله‌های نشریه، با ذکر مأخذ آزاد است.
۸. جهت نوشتن مقاله به‌زبان‌های فارسی و عربی، از فونت ۱۳ و خط "IRLotus" استفاده شود، جهت نوشتن مقاله به‌زبان اردو از فونت (۱۳) و خط "Alvi Nastaleeq" استفاده شود و جهت نوشتن مقاله به‌زبان انگلیسی و سایر زبان‌ها از فونت ۱۳ و خط "Times New Roman" استفاده شود.
۹. فهرست منابع به‌ترتیب حروف الفبا و به‌شرح زیر آورده شود:  
✓ نام خانوادگی، نام؛ (سال نشر). عنوان "Bold". نام مترجم. چاپ. محل نشر: نام ناشر.
۱۰. درج ارجاعات مربوط به منابع در متن به‌صورت (نام مؤلف، سال نشر: صفحه) آورده شود.
۱۱. ارجاعات هر صفحه مانند صورت لاتین کلمات، شرح اصطلاحات و... در پاورقی همان صفحه آورده شود.
۱۲. نویسنده لازم است به‌همراه ارسال مقاله به‌نشانی رایانامه ..... به نشانی ..... نام و نام خانوادگی و رتبه علمی خود را ارسال نماید.
۱۳. پس از چاپ مقاله، دبیرخانه نشریه موظف است یک نسخه از نشریه الکترونیکی را به‌رایانامه نویسنده/نویسندگان ارسال کند.



## فهرست مطالب

- ٨.....سخن سردبير.....
- ٩.....تحليل و بررسى اقسام قضاء و قدر الهى.....  
محمد حسين اسديان ،سينا علوى تبار
- ٦١.....حبط الأعمال في القرآن من منظار التفاسير الكلامية عند الفريقين.....  
هاشم ابو خمسين، زهراء النداوي
- ٤٥.....رحلة الغزالي من الشك الى اليقين.....  
محمد بنبردى
- ٥٧.....مناهج الإستدلال في القرآن.....  
عبد الهادي البغدادي، حسن الخزاعي
- ٧٧.....دور السؤال القرآني في التنمية العقائدية.....  
اسعدالسلمان، حيدر كاظم جاسم العريضي
- ٩٥.....العرفان النظري والعملي.....  
مصطفى الحورى

## سخن سردبیر

با توجه به این که فلسفه در معنای عام شامل حکمت نظری و عملی و حتی فلسفه‌های مضاف می‌شود؛ در عین حال و در معنای خاص آن، دانشی است که با عنوان «ما بعدالطبیعه» یا «الهیات» از آن یاد می‌شود. در این میان، علم کلام نیز دانشی است که در مرحله نخست با اصول، مبانی و ادله عقلی، دین را اثبات می‌کند و در مرحله بعد با ادله نقلی، فروع اعتقادات را تبیین می‌نماید. بنابراین هر دو دانش با موضوع الهیات سروکار دارند.

از طرف دیگر، مناظرات فلسفی و مباحث کلامی، علاوه بر این که در تاریخ ایران از قدمتی طولانی برخوردار هستند، در محافل علمی جهان نیز از پُرسابقه‌ترین علوم بشری محسوب می‌شوند؛ هم‌چنین، مبحث متافیزیکی با ظهور دین اسلام در میان علمای مسلمان رشد یافته و و هم‌چنان در حال گسترش است. بر این اساس، اندیشه‌وران این حوزه علمی تلاش کردند اساسی‌ترین و کلی‌ترین پرسش‌های بشر را در حیطه‌های مختلف فلسفی و عقیدتی هدف خود قرار داده و در پرتو وحی الهی پاسخی عمیق و بر اساس استدالات عقلی برای آن‌ها فراهم نمایند.

دوفصلنامه علمی «پژوهشنامه فلسفه و کلام» تلاش می‌کند با بهره‌گیری از توانمندی علمی دانش‌پژوهان و یاری گرفتن از استادان خبره و اهل قلم به مباحث مهم الهیات و فلسفه بپردازد و برای تحقق این مهم، متمسک به روش عقلی و نقلی خواهد بود. امید می‌رود مقالات ارائه شده مورد رضایت مخاطبان نشریه قرار بگیرد و گروه علمی حکمت و مطالعات ادیان و مجموعه دانشگاه مجازی را از نقدها و ارشادات خویش بهره‌مند نمایند.

دکتر توفیق اسداف



## تحلیل و بررسی اقسام قضاء و قدر الهی

محمد حسین اسدیان<sup>۱</sup>

سینا علوی تبار<sup>۲</sup>

### چکیده

در کتب فلسفی و کلامی تعاریف مختلفی از قضاء و قدر ارائه شده است که مخاطب را دچار سردرگمی در فهم قضاء و قدر می کند؛ چراکه در بسیاری از موارد تعاریف و توضیحات ارائه شده کاملاً متفاوت از هم بوده و هر کدام از یک جهت و حیثیت خاص به قضاء و قدر الهی پرداخته اند. هدف و دغدغه اصلی نویسندگان مقاله ارائه تصویری روشن و جامع از اقسام قضاء و قدر الهی است تا مخاطب مقاله جایگاه هر یک از تعاریف ذکر شده در کتب فلسفی و کلامی را متوجه شود.

در این مقاله با روشی توصیفی-تحلیلی به ارائه تقسیمی نو و جامع برای قضاء و قدر پرداخته و روشن ساخته ایم قضاء و قدر شش قسم اصلی دارد که در ذیل قضاء و قدر تشریحی و تکوینی قرار می گیرند.

در پایان نیز به شبهه‌ی منهی عنه بودن بحث قضاء و قدر الهی پرداخته و مراد از نهی از بحث قضاء و قدر در روایات را تحلیل کرده ایم.

کلید واژه: قضاء الهی، قدر الهی، اقسام قضاء و قدر، قضاء و قدر تکوینی، قضاء و قدر تشریحی

---

۱. فارغ التحصیل سطح ۳ حوزه علمیه قم.

۲. دکتری فلسفه و کلام اسلامی؛ دبیر علمی گروه حکمت دانشگاه مجازی المصطفی ص.

## مقدمه

مسئله قضاء و قدر از قدیم‌الایام در بین متفکران و اندیشمندان مطرح بوده و هست؛ این موضوع از مهم‌ترین و اولین مسائلی بوده که در جهان اسلام مورد توجه واقع شده و مباحثی پیرامون آن در فلسفه و کلام اسلامی مطرح شده است. در فلسفه و کلام اسلامی تعاریف مختلفی از قضاء و قدر ارائه شده و مخاطب در مواجهه با انبوهی از تعاریف متفاوت و بعضاً کاملاً بی‌ارتباط با هم دچار سردرگمی در فهم قضاء و قدر قرار می‌شود. مساله و دغدغه اصلی نویسندگان ارائه تصویری روشن و جامع از اقسام قضاء و قدر الهی است تا مخاطب مقاله جایگاه هر یک از تعاریف ذکر شده در کتب فلسفی و کلامی را متوجه شده و قدرت تحلیل هر قسم و ارتباط قضاء و قدر با سایر مباحث را به دست بیاورد. با توجه به تحقیق و بررسی که در پیشینه این مسئله به عمل آمد روشن شد که مقاله مستقلی در اصل تبیین اقسام قضاء و قدر نگاشته نشده و کارهای انجام شده عمدتاً به تحلیل و بررسی رابطه قضاء و قدر الهی با اختیار انسان، بداء، شرور و... می‌باشد.

طبق روایات متعدد اعتقاد به قضاء و قدر هم سنگ اعتقاد به یگانگی خداوند متعال و رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و معاد، قرار گرفته و منکر قضاء و قدر در پستی و ذالت همانند دائم الخمر، عاق والدین و منت گذار قلمداد شده است و هم چنین تکذیب کننده‌ی آن مورد لعنت خداوند متعال و پیامبران قرار می‌گیرد.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: اربعة لا ينظر الله عليهم يوم القيامة: عاق و منان و مكذب بالقدر و مدمن الخمر. (صدوق، ۱۳۶۲ ش، ص ۲۰۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۵، ص ۸۷)

تحلیل و بررسی اقسام قضاء و قدر الهی / ۱۱

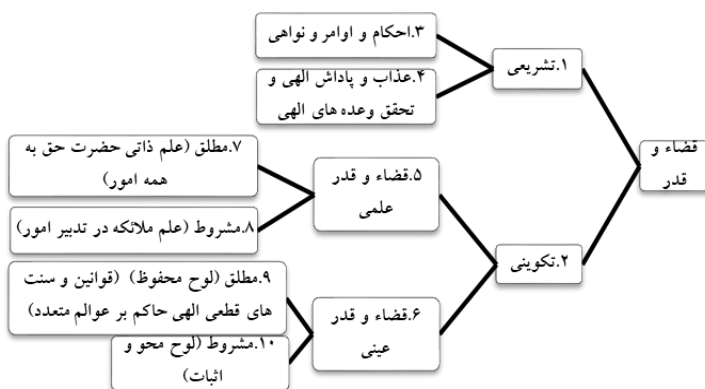
امیرالمومنین علیه السلام: لا یؤمن العبدُ حتی یؤمن بأربعة: حتی یشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له و أتى رسول الله بَعَثَنِي بالحق و حتی یؤمن بالبعث بعد الموت و حتی یؤمن بالقدر. (همان)

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: أن المكذب بقدر الله ممن لَعَنَهُمُ اللهُ و كلُّ نبيٍ مجاب. (همان)

قضاء در لغت به معنای فیصله و پایان دادن به امر است. به عبارت دیگر هرگاه حکم قطعی نسبت به امری صادر شود می‌گویند قضاء شده و از این جهت است که به قاضی، قاضی می‌گویند؛ چراکه قاضی، احکام را قطعی کرده و حکم او جاری می‌شود. (راغب، ۱۴۱۲ق، ص ۴۲۳؛ احمد بن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۹۹)

قدر و تقدیر همان مشخص کردن مقدار شیء است، یعنی همان مقدار شیء و حالات معین شده را قدر شیء می‌گویند. (همان، ص ۴۱۱)

در ادامه ابتدا در یک نموداری به تقسیم بندی کلی قضاء و قدر اشاره کرده و سپس به تبیین هرکدام می پردازیم.  
تقسیم بندی کلی قضاء و قدر:



**قضاء و قدر تشریحی:** قضاء و قدری است که مربوط به جعل احکام و قانون گذاری از سوی شارع است. پس این قسم از قضاء و قدر مرتبط با اوامر و نواهی و امور اعتباری و جعل الهی است.

**قضاء و قدر تکوینی:** این نوع از قضاء و قدر بر خلاف قضاء و قدر تشریحی مرتبط با امور حقیقی و واقعی است. به عبارت دیگر مربوط به وجود خارجی اشیاء می باشد نه امور اعتباری.

تحلیل و بررسی اقسام قضاء و قدر الهی/ ۱۳

قسم اول قضاء و قدر تشریحی: گاهی اوقات مراد از قضاء و قدر تشریحی همان خود احکام و اوامر و نواهی حضرت حق است؛ یعنی اصل جعل احکام به معنای قضاء الهی و اندازه و حدود این احکام و تکالیف قدر الهی می‌شوند. آیات ذیل بیانگر این معنا از قضاء الهی می‌باشند:

و قَضَى رَبُّكَ أَلا تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا (إسراء/۲۳)

و ما كان لمؤمنٍ ولا مؤمنةٍ إذا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ (احزاب/۳۶)

و قَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ (إسراء/۴)

معروف است که برای احکام الهی مراحل را ترسیم می‌کنند که به ترتیب عبارتند از:

اقتضاء (وجود و علم به مصلحت و مفسده برای حکم)

انشاء (انشاء حکم و جوب یا حرمت از جانب حضرت حق)

فعلیت (ابلاغ حکم به پیامبر و از ایشان به مردم)

تنجّز (علم مکلف به حکم شرعی که آن حکم در صورت علم مکلف بدان، منجّز و

حتمی می‌شود)

طبق این مراحل می‌توان گفت: مرحله ی اول همان قدر تشریحی الهی و سه مرحله

بعدی مراتب طولی و ترتیبی قضاء تشریحی الهی هستند.

قسم دوم قضاء و قدر تشریحی: قضاء و قدر تشریحی گاهی به معنای تحقق وعده الهی

به مؤمنان و وعید حضرت حق به کافران است. در حقیقت این معنا از قضاء و قدر

تشریحی نتیجه قضاء و قدر تشریحی به معنای اول (اوامر و نواهی حضرت حق) می‌باشد.

در این معنا قضاء به معنای حکم قطعی الهی به عذاب متکبرین و گنهکاران و پاداش نیکوکاران و تحقق این عذاب و پاداش است و قدر به معنای اندازه‌ی عذاب و اندازه‌ی پاداش است.

آیات ذیل به این معنا از قضاء و قدر تشریحی اشاره می‌کنند:

إِلَّا أَمْرًا تَقْدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ (حجر/۶۰)

وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هُوَلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ (حجر/۶۶)

درباره آیه ۴۹ سوره قمر (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) از امام حسن علیه السلام سوال شد، ایشان فرمودند: يقول عزوجل: إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ لِأَهْلِ النَّارِ بِقَدْرِ أَعْمَالِهِمْ واما اهل الجنة فان لهم من الله فضلاً كبيراً غير ما أعد لهم أجراً كريماً (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۳۷۲، ح ۳۰) امام حسن علیه السلام در این روایت تقدیر و قدر الهی را همان اندازه‌ی عذاب اهل آتش و اندازه‌ی اجر اهل بهشت معرفی کرده‌اند.

قسم اول قضاء و قدر تکوینی (قضاء و قدر علمی): این قسم از قضاء و قدر تکوینی اولاً مربوط به امور حقیقی و واقعی است نه قانون گذاری. ثانیاً از ماده علم است نه فعل.

قسم دوم قضاء و قدر تکوینی (قضاء و قدر عینی): این قسم از قضاء و قدر تکوینی نیز مربوط به امور حقیقی و واقعی است ولی بر خلاف قضاء و قدر علمی، از سنخ علم نبوده و یک حقیقتی عینی است و واقعیت عینی خارجی دارد. در ادامه به بررسی اقسام قضاء و قدر علمی و عینی می‌پردازیم.

قسم اول قضاء و قدر علمی (قضاء و قدر مطلق): همان علم قطعی و ازلی حضرت حق است. در این علم هیچ گونه تغییر و تبدل راه ندارد، این سنخ از قضاء و قدر همان

تحلیل و بررسی اقسام قضاء و قدر الهی/ ۱۵

علم پیشین خداوند متعال است که علم به تمام جزئیات و قیود معلومات را شامل می‌شود. یعنی به عنوان مثال خداوند متعال می‌داند زید با اختیار خود در زمان و مکان خاص، عمل خاصی را انجام می‌دهد یا عمرش در زمان خاصی تمام می‌شود و... .

در قضاء و قدر علمی مطلق، بداء هم رخ نمی‌دهد و این علم فقط برای حضرت حق است و همانطور که امام باقر علیه السلام فرمودند: هیچ کس اطلاعی از آن ندارد.

العلم علمان، علمٌ علمه الملائكة و رسله و انبیائه و علم عنده مخزون، لم یطلع علیه أحدٌ یحدث فیہ ما یشاء. (سید هاشم بحرانی ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۲۹۳)

امام صادق علیه السلام نیز در حدیثی به این علم اشاره کرده‌اند:

إنَّ لله عزَّوجلَّ علمین: علماً عنده لم یطلع علیه أحدٌ من خلقه و علماً تبَّده إلى الملائکة و رُسله فما تبَّده إلى ملائکة و رسله فقد اِنْتَهی الینا. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۵۵)

قسم دوم قضاء و قدر علمی (قضاء و قدر مشروط): همان علمی است که در اختیار ملائکه و رسولان قرار دارد و در دو حدیث ذکر شده از امام باقر و امام صادق علیهما السلام به آن اشاره شد. این قضاء و قدر (علم ملائکه) قطعی و غیر قابل تغییر نیست و مشروط است. یعنی به این صورت است که اگر به عنوان مثال زید صله رحم کند، صدقه بدهد و... هشتاد سال عمر می‌کند و اگر این کارها را نکند پنجاه سال عمر می‌کند. پس تقدیراتی را که خداوند متعال در اختیار ملائکه و رسولان قرار داده است همه از این سنخ هستند و در این علم احتمال بداء هم می‌رود، یعنی حتی احتمال دارد در مثال بالا زید صدقه ندهد ولی نود سال عمر کند یا صدقه هم بدهد ولی چهل سال عمر کند و ضابطه ی بداء به امر الهی و طبق حکمت حضرت حق است.

نقش دعا و اعمال نیک در این قضاء و قدر بسیار پررنگ است و دعا می تواند باعث تغییر در تقدیرات قطعی موجود در قضاء و قدر علمی مشروط (همان علم ملائکه الله) شود و این که در برخی از ادعیه آمده است که «أَسْأَلُكَ بِالْقُدْرَةِ التَّائِذَةِ فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ وَ قَضَاءِ نِكَ الْمُبْرَمِ الَّذِي تَحْجُبُهُ بِأَيْسَرِ الدَّعَاءِ» (قمی، ۱۳۹۵ش، دعای بعد از زیارت امام رضا علیه السلام) اشاره به همین مطلب دارد.

در ادامه به چند آیه و روایت در تایید تاثیر اعمال انسانها در قضاء و قدر علمی مشروط اشاره می کنیم:

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
كُلُّ امْرِيٍّ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ (طور/ ۲۱)  
إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوهُمَا بِأَنْفُسِهِمْ (رعد/ ۱۱)  
وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ (شوری/ ۳۰)  
مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (طلاق/ ۲)  
وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا  
فَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّمَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ (اعراف/ ۹۶)

قال الصادق عليه السلام: مَنْ يَمُوتُ بِالذَّنُوبِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ وَ مَنْ يَعِيشُ بِالْإِحْسَانِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَعِيشُ بِالْأَعْمَارِ. (طوسی، ۱۳۹۸ش، ج ۱، ص ۳۰۵)

قال الصادق عليه السلام: الدَّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ بَعْدَ مَا أُبْرِمَ إِبرَامًا، فَأَكْثَرُ مِنَ الدَّعَاءِ فَإِنَّهُ مِفْتَاحُ كُلِّ رَحْمَةٍ وَ نَجَاحُ كُلِّ حَاجَةٍ وَ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِالْدَّعَاءِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ بَابٌ يُكْتَرُ قَرَعُهُ إِلَّا يُوْشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ. (كلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۴۷۰)

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: الصَّدَقَةُ تُدْفَعُ بِالْبَلَاءِ. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۶، ص ۱۳۷)



تحلیل و بررسی اقسام قضاء و قدر الهی/ ۱۷

اجل مسمی و اجل معلق انسانها نیز اشاره به دو نوع از قضاء و قدر مطلق و مشروط دارد. اجل معلق قابل تغییر است و همان مرگ در اثر اتفاقات و تقدیرات مشروط است که با امورات مختلف نیز قابل تغییر است ولی اجل مسمی هیچ گاه تغییر نمی‌کند؛ همینطور مراد از ابرام و امضاء مقدرات الهی در شب های قدر همین تقدیرات مشروط است که در اختیار ملائکه می باشد.

قسم اول قضاء و قدر عینی (قضاء و قدر مطلق): قضاء و قدر عینی مطلق اولاً از ماده علم نبوده و واقعیته عینی و خارجی است. ثانیاً قطعی بوده و غیرقابل تغییر است. این نوع از قضاء و قدر دو قسم دارد:

الف) لوح محفوظ که محل ثبت همان علم قطعی و مطلق حضرت حق است و واضح است که محل ثبت علم غیرقابل تغییر حضرت حق از جنس علم نبوده بلکه محل علم است.

قرآن کریم در آیه ذیل به لوح محفوظ اشاره کرده و بیان می‌کند که قرآن مجید در لوح محفوظ است:

بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِیدٌ فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ (بروج/ ۲۲)

اگر تعبیر کتاب مبین و أم الكتاب را مساوی با لوح محفوظ بدانیم، می‌توان گفت آیات ذیل را نیز محل شاهدهی برای قضاء و قدر عینی مطلق قلمداد کنیم:

وَلَا رَظٍ وَلَا یَاسٍ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ (انعام/ ۵۹)

وَمَا یَعْرُبُ عَن رَّبِّکَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِن ذَٰلِکَ وَلَا أَکْبَرَ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ (یونس/ ۶۱ و سبأ/ ۳)

و ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ  
(هود/۶)

يَمُحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (رعد/۳۹)  
إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ (زخرف/۴)

ب) قسم دوم از قضا و قدر عینی مطلق همان سنت‌های قطعی الهی و قواعد حاکم بر عالم طبیعت و سایر عوالم است. مثل سنت استدراج حضرت حق، پاداش الهی در آخرت، روابط علّی و معلولی موجود در عالم مثلاً سنگ اگر با سرعت خاصی و از فاصله خاصی به شیشه معمولی برخورد آن را می‌شکند یا آتش در اثر تماس با برخی از اشیاء آنها را می‌سوزاند و... .

این قسم از قضا و قدر عینی است نه علمی و بندگان در آن اختیاری ندارند و نمی‌توانند آن را تغییر دهند و بخاطر همین مطلب که خارج از اختیار بندگان است. امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا خداوند متعال زمانی که بندگان را در روز قیامت جمع می‌کند، درباره آنچه از آنها عهد و پیمان گرفته سوال می‌کند ولی درباره آنچه قضا کرده است نمی‌پرسد.

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا جَمَعَ الْعِبَادَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَأَلَهُمْ عَمَّا عَاهَدَ إِلَيْهِمْ وَ لَمْ يَسْأَلَهُمْ عَمَّا قَضَىٰ إِلَيْهِمْ. (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۳۵۵)

در روایت دیگری آمده است که روزی امیرالمومنین علیه السلام کنار دیواری ایستاده بودند و دیوار در حال ویران شدن بود، حضرت برای این که آسیب نینند کنار رفتند. کسی از ایشان پرسید اگر شما معتقدید که زمان مرگ هرکس معین است پس چرا کنار

تحلیل و بررسی اقسام قضاء و قدر الهی/ ۱۹

رفتید؟ حضرت پاسخ دادند: **أَفْزُ مِنْ قِضَاءِ اللَّهِ إِلَى قَدْرِهِ**. (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۳۶۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۱۱۴)

همانطور که ملاحظه می‌شود در این روایت منظور از قضاء همان سنت و قانون قطعی حاکم بر عالم طبیعت است که اگر دیوار بر سر کسی فرو بریزد جان خود را از دست می‌دهد و منظور از قدر اندازه عمری است که در اختیار ملائکه قرار دارد و در لوح محو و اثبات موجود است. پس منظور حضرت آن بود که من از سنت و قاعده‌ی حاکم بر عالم فرار کردم تا آن میزان عمری که در تقدیر الهی برای من مقرر شده، عمر کنم.

**قسم دوم قضاء و قدر عینی (قضاء و قدر مشروط):** این قسم از قضاء و قدر در حقیقت همان تحقق عینی و مکتوب علم مشروطی است که قضاء و قدر علمی مشروط را شکل می‌داد. به این قضاء و قدر، لوح محو و اثبات هم می‌گویند که این لوح در حقیقت محل ثبت علم مشروطی است که در اختیار ملائکه قرار داده شده است تا کار بندگان را تدبیر کنند. در این قضاء و قدر تغییر راه دارد و قسمت اول آیه شریفه ۳۹ سوره رعد بدان اشاره می‌کند.

### يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ

با توضیحات فوق جایگاه اقسام قضاء و قدر الهی روشن شد و خواننده محترم مقاله در مواجهه با کتب فلسفی و کلامی می‌تواند محل بحث کتب متعدد را به خوبی تشخیص داده و به تحلیل بپردازد. به عنوان نمونه علامه طباطبایی در تبیین قضاء و قدر الهی از قضاء ذاتی و قضاء فعلی سخن به میان می‌آورد. او می‌گوید: **القضاء قضاء ان: قضاء ذاتی خارج من العالم، و قضاء فعلی داخل فیه.**

قضاء بر دو قسم است:

(۱) قضاء ذاتی که بیرون از عالم است و در مرتبه ذات واجب تعالی تحقق دارد. (قضاء

علمی، علم الهی).

(۲) قضاء فعلی که داخل در عالم است (قضاء عینی).

ایشان قضاای فعلی را اینگونه تبیین می‌کنند: قضاء در عالم تکوین همان وجوب و ضرورت فعلی است که ممکنات بر اثر انتساب از علت تامه خود دریافت می‌کنند و از آن جا که همه اشیای واقع در سلسله موجودات امکانی وجوب و ضرورت دارند و این وجوب را از علت تامه خود دریافت کرده‌اند و سلسله این علت‌ها، به واجب تعالی منتهی می‌گردد، می‌توان گفت: واجب تعالی، علت وجوب دهنده به تمام ممکنات است و این وجوب که همان قضاء است، به واجب نسبت داده شده و قضاء الهی نامیده می‌شود. به عبارت دیگر معنای قضاء الهی درباره حوادث این جهان آن است که این ممکنات از ناحیه حضرت حق، قطعیت و حتمیت می‌یابند.

ایشان هم چنین در مورد قدر بیان می‌گویند: قدر اندازه و حدی است که شیء در صفات و آثارش به خود می‌گیرد و تقدیر همان مشخص ساختن آثار و صفات ملحق شیء است. تقدیر در حقائق عینی بر حدود و اندازه‌هایی منطبق می‌شود که از ناحیه علل ناقصه به موجود مادی ملحق می‌شود، البته به اعتبار صورت‌های علمی این حدود که در عالمی بالاتر از عالم ماده قرار دارند. (علامه طباطبایی، ۱۳۹۴ ش، مرحله ۱۲، فصل

(۱۲)

نتیجه آن که قضاء علمی از منظر علامه طباطبایی همان علم الهی است که منشأ حتمیت و ضرورت اشیاست و قدر علمی، همان منشأ حدود و اندازه‌های بهره‌مندی

اشیا از کمالات است. قضاء عینی عبارت است از نفس تحقق و واجب شدن اشیا از سوی علت تامه و واجب تعالی و قدر عینی همان اندازه و حدودی است که متعین و محقق شده‌اند. با این توضیحات محل بحث علامه طباطبایی از اقسام ده گانه تقسیمات ذکر شده روشن شده و اگر احیاناً در کتابی دیگر برای قضاء و قدر تبیین دیگری ارائه شود مراد سایر اقسام قضاء و قدر می باشد و لزوماً به معنای تهافت در کلام فلاسفه و متکلمین نیست.

در پایان مقاله به یک اشکال مهم که ذهن برخی از اهل تحقیق را به خود مشغول کرده می پردازیم:

اشکال از این قرار است که بحث از قضاء و قدر، اشکال شرعی داشته و در متون روایی از آن نهی شده است و از این رو باید از طرح بحث قضاء و قدر الهی اجتناب کرد. به عنوان نمونه به روایات ذیل توجه کنید:

عن عبدالمک بن عتره الشیبانی، عن أبیه، عن جدّه، قال: جاء رجلٌ إلى أميرالمومنین علیه السلام فقال: یا أميرالمومنین! أخبرنی عن القدر، فقال: بحرٌّ عمیقٌ فلا تلجهُ، فقال: یا أميرالمومنین أخبرنی عن القدر، قال: طریقٌ مظلمٌ فلا تسلکهُ. قال: یا أميرالمومنین أخبرنی عن القدر، فقال: سرُّ الله فلا تکلفهُ... (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۳۶۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۱۱۰)

ترجمه: مردی نزد امیرالمومنین علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مومنان به من از قدر بگو. فرمود: دریای عمیقی است در آن فرو نرو. گفت: یا امیرالمومنین به من از قدر خبر ده. فرمود: راه تاریکی است در آن قدم نگذار. گفت: ای امیر مومنان به من از قدر بگو.

فرمود: سرّ خداست، خود را مکلف به آن نکن.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذا ذُكِرَ القَدْرُ فَأَمْسِكُوا (سيوطي، ۱۴۰۴ق،

ج ۳، ص ۳۵)

ترجمه: هنگامی که از قدر الهی صحبتی به میان آمد، امساک کرده و سخن نگویند.

قال أميرالمومنين عليه السلام: ألا إنَّ القدر سرٌّ من سرِّ الله، و سرٌّ من ستر الله، و حرزٌ من

حرز الله، مرفوعٌ في حجابِ الله، مطوئٌ عن خلقِ الله، مختومٌ بخاتمِ الله، سابقٌ في علمِ

الله، وضَع الله العبادَ عن علمه، و رَفَعه فوق شهاداتهم، و مَبَلَّغ عقولهم، لأنَّهم لا ينالونه

بحقيقة الرّبانية و لا بقُدرة الصمدانية، و لا بعظمة التّورانية و لا بعزّة الوحدانية؛ لأنَّه بحرٌّ زاخرٌ

خالصٌ لله تعالى، عمقُه ما بين السماء و الارض، عرضُه ما بين المشرق و المغرب، أسودٌ

كالليل الدامس، كثير الحيات و الحيتان، يعلو مرّة و يسفلُ أخرى، في فَعَره شمسٌ نُضِيءٌ، لا

يَبْنَعِي أن يَطَّلَعَ إليها إلاَّ اللهُ الواحدُ الفرد، فمن تَطَّلَعَ إليها فقد ضادَّ اللهُ عزَّوجل في حُكْمه و

نارَعَه في سلطانه، و كَشَف عن ستره و سرّه و باءَ بغَضَبٍ من الله و مأواه جهنم و بَسَس

المصير. (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۳۸۳؛ مجلسس، ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۹۷)

ترجمه: قدر رازی از رازهای خداوند متعال و پرده ای از پرده‌های الهی و حرزی از

حرزهای خداوند متعال است. در حجاب الهی بالا برده شده و از خلق خدا برچیده

شده است. به مهر خداوند متعال مهر گشته. در علم الهی پیشی گرفته است. علم به آن

را خداوند متعال از بندگان برداشته است و از تیررس دیدگان‌شان و رسیدن خردهایشان

برتر ساخته است زیرا آنان به حقیقت ربّانی و به قدرت صمدانی و به عظمت نورانی و به

عزت یگانگی قدر دست نخواهند یافت چرا که قدر دریای عمیق ویژه خداوند متعال

است. ژرفای آن به اندازه زمین تا آسمان است. گستره آن از مشرق تا مغرب است.

همانند شب ظلمانی تاریک است. پر از ماران و ماهیان است. بالا می‌آید و پایین می‌رود. در قعر آن خورشیدی نورافشان است و جز خداوند یگانه روا نیست که کسی بدان آگاهی پیدا کند. هرکسی در پی آگاهی از آن باشد با خداوند عزوجل در حکمش مخالفت کرده و در سلطنت او با وی نزاع کرده است و از پرده و راز او پرده کنار زده است و به خشم الهی گرفتار شده و جایگاهش جهنم است و بد فرجامی است.

### پاسخ شبهه

اولاً: روایات ناظر بر حرمت تکلیفی نیست و مشعر به نهی ارشادی است و منظور آن است که هرکسی سعی بر اطلاع یافتن از قضاء و مقدرات الهی کند، سعی بیهوده ای کرده است و به نتیجه ای نمی‌رسد؛ زیرا که این اطلاع یافتن فوق قدرت بشری است.

ثانیاً: روایات مشعر به این مطلب هستند که جستجوی کنه مقدرات و اشراف کامل به آنها مردود و منهی عنه است، نه آن مقدار که اجمالاً بدانیم چه ضوابطی و چه تقسیماتی در بحث قضاء و قدر مطرح است.

ثالثاً: اگر بحث در قضاء و قدر حرام است چرا در خیلی از روایات اعتقاد به قضاء و قدر مورد سفارش اکید قرار گرفته است. مگر نه این که تا انسان تصویری از امری نداشته باشد نمی‌تواند بدان اعتقاد و ایمان داشته باشد. پس این مقدار از بحث قضاء و قدر نه تنها مردود نیست بلکه واجب هم می‌باشد.

رابعاً: نهی در روایات مخصوص گروهی است که از ذکاوت ذهنی برخوردار نیستند و بحث کردن آنها از این قبیل مباحث منجر به فساد در عقیده و کج فهمی شده و مفسده‌های

زیادی به بار می‌آورد، هم چنان که اینگونه افراد نباید به خیل کثیری از مباحث دیگر هم ورود کنند. پس نهی موجود در روایات عمومی نیست.

خامساً: اگر بحث از قضاء و قدر حرام است چرا اهل بیت علیهم السلام در پاره ای از موارد از آن سخن گفته و زوایای مختلف آن را مورد اشاره قرار داده‌اند.



## نتیجه گیری

قضاء در لغت به معنای فیصله و پایان دادن به امر است و قدر و تقدیر همان مشخص کردن مقدار شیء است یعنی همان مقدار شی و حالات معین شده را می‌گویند قدر شیء.

قضاء و قدر شش قسم اصلی دارد: قضاء و قدر تشریحی: قضاء و قدری که مربوط به احکام و قانون‌گذاری از سوی شارع است. این قسم به نوبه خود دو قسم دارد: خود احکام و اوامر و نواهی حضرت حق؛ تحقق وعده الهی به مؤمنان و وعید حضرت حق به کافران. قضاء و قدر تکوینی که مربوط به وجود خارجی اشیاء می‌باشد یا علمی است و یا عینی. قضاء و قدر علمی از ماده علم بوده و دو قسم دارد: الف) قضاء و قدر علمی مطلق: همان علم قطعی و ازلی حضرت حق است که هیچ‌گونه تغییر و تبدل در آن راه ندارد. ب) قضاء و قدر علمی مشروط: این قضاء و قدر تکوینی همان علمی است که در اختیار ملائکه و رسولان بوده و غیر قابل تبدیل است. قضاء و قدر عینی: این قضاء و قدر تکوینی که مربوط به امور حقیقی و از سنخ علم است دو قسم دارد؛ یا مطلق است مانند لوح محفوظ و قوانین و سنت‌های قطعی الله؛ یا مشروط است مانند لوح محو و اثبات. اشکال مطرح شده در بحث قضاء و قدر الهی مبنی بر حرمت داشتن طرح بحث قضاء و قدر مردود بوده و روایات نهی‌کننده، از نوع نهی ارشادی هستند نه تکلیفی.

## منابع

۱. . شیخ صدوق، ۱۳۶۲ق، الخصال، انتشارات جامعه مدرسین قم
۲. . علامه مجلسی، ۱۴۰۳ق، بحارالانوار، انتشارات دار احیا التراث العربی، بیروت
۳. . راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات فی غریب القرآن، دارالعلم، بیروت
- . شیخ صدوق، ۱۳۹۸ق، التوحید، انتشارات جامعه مدرسین قم
۴. . بحرانی، سید هاشم، ۱۴۱۶ق، البرهان فی تفسیر القرآن، بنیاد بعثت، تهران
- . کلینی، ۱۴۰۷ق، اصول کافی، انتشارات دار الکتب الاسلامیه، تهران
- . سیوطی، جلال الدین، ۱۴۰۴ق، کتابخوانه آیت الله مرعشی نجفی
- . قمی، شیخ عباس، ۱۳۹۵ش، مفاتیح الجنان، نور هدایت
۵. . علامه طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۹۵ش، نهایت الحکمه، تعلیق و تصحیح: غلامرضا فیاضی، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی تتم خمینی ره، قم
- . ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴ق، معجم المقائیس اللغه، نشر مکتب الاعلام الاسلامی، قم
۶. . شیخ طوسی، ۱۳۹۸ش، امالی، نشر هادی

## حبط الأعمال في القرآن من منظار التفاسير الكلامية عند الفريقين

الأستاذ المشرف: الشيخ الدكتور هاشم ابوخمسين (حفظه الله ورعاه)

الطالبة: زهراء النداوي

الخلاصة

البحث بعنوان (حبط الأعمال في القرآن من منظار التفاسير الكلامية عند الفريقين) الحبط هو بطلان العمل، أو هو فساد في الشيء الصالح يأتي عليه من وجه تظن به صلاحه.

حبط الأعمال من اهم الامور التي يهتم بها المسلمون بالاختصاص العرفاء والمفسرين والعلماء في علوم القرآن.

في هذا البحث تتبعنا الآيات الواردة في (حبط الأعمال) وراجعنا الكتب التفسيرية للفريقين من السنة (المعتزلة، الاشاعرة، والسلفية، والاباضية) ومن الشيعة (الامامية الاثنا عشرية، والزيدية، والاسماعيلية).

وهذه المسألة من المسائل التي اختلفت فيها آراء الفرق الاسلامية، فالمعتزلة هم من أسسوا الى هذا الاعتقاد الكلامي والنافين لهذه المسألة هم الاشاعرة والامامية.

والحبط في التفسير يختلف عن ما يراد منه في علم الكلام؛ فالحبط التفسيري والقرآني هو بطلان وفناء جميع الأعمال الحسنة نتيجة الشرك والكفر، والارتداد، والنفاق خاصة والمتكلمين من المفسرين حاولوا اثبات عقائدهم من خلال تفسيرهم للآيات القرآنية.

وقد عرفت أن التمسك بالأئمة الاثني عشر (عليهم السلام) هو التعبير العملي للالتزام الحرفي بالنص النبوي في أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً. فهو الذي يمثّل الاستمرار على خطّ النصّ وعدم الخروج عنه الى خط الاجتهاد. الاصطلاحات المتداولة:

الحبظ، الأعمال، القرآن الكريم، الفريقين، التفاسير الكلامية.

### المقدمة

مسألة الإحباط، وهناك جدل كبير بين علماء المسلمين في مسألة "حبظ الأعمال" فهل معناه ذهاب عمل الخير بسبب عمل الشر، أو بسبب الكفر وعدم الإيمان؟ يسعى البحث كشف حقيقة حبظ الأعمال عند كتب التفسيرية للفريقين وبالخصوص المتكلمين منهم والوصول الى نقاط الاشتراك والاختلاف في هذه المسألة. حبظ الأعمال قضية مهمة، لارتباطها بالمسائل العقائدية كالعدل الالهي، والمعاد من جهة ومن جهة ثانية، يعالج مسألة ذات صلة مباشرة بالعمل الانساني المسؤول، كونه يسعى بنا الى البلوغ أفضل مستوى من ذلك السلوك.

### مشكلة البحث

يوجد اختلاف شديد في الاراء بين القبول والاثبات أو الرد والانكار حول مسألة حبظ الاعمال ومن الممكن ان مجموعة من أهل الايمان لعدم معرفتهم الكاملة بمسألة حبظ الأعمال يصيبيهم اليأس ويقولوا بما ان الأعمال الصالحة تبطل بارتكاب المحارم والآثام فلا فائدة وتزول به الآثام التي ارتكبتها ويتجرأوا على الارتكاب الذنوب الكبيرة، لذلك من الضروري البحث عن هذا الامر الخطير.

حبط الأعمال في القرآن .../٢٩

وايضا في حال عدم البحث يختلط الامر على المرء ويتنافي مع العدل و  
الحكمة الالهية ويظن انه حصل ظلم بحقه مع حبط عمله الصالح بعد ارتكابه بالعمل  
القبيح.

الأسئلة الرئيسية

❖ ما هي نظرية حبط الأعمال في القرآن من منظار التفاسير الكلامية عند  
الفريقين؟

الأسئلة الفرعية

❖ ما هي نظرية حبط الأعمال في القرآن من منظار التفاسير الكلامية عند  
السنة؟

❖ ما هي نظرية حبط الأعمال في القرآن من منظار التفاسير الكلامية عند  
الشيعة؟

❖ ما هي مشتركات ومفترقات حبط الأعمال في القرآن بين التفاسير الكلامية  
الشيعة والتفاسير الكلامية السنية؟

أهداف البحث

✓ ابتغاء مرضاة الله -عز وجل- اولا وآخرا ، وهو أعظم وأسمى غاية يمكن أن  
ترجى من وراء هذا البحث .

✓ اثناء المكتبة الإسلامية برسالة علمية متخصصة ، تجمع آراء التفاسير الكلامية لكلا الفريقين في حبط الأعمال بدراسة تحليلية مقارنة .

✓ التعرف على آراء واعتقادات المفسرين من المتكلمين في مذهب الشيعة.

✓ التعرف على آراء واعتقادات المفسرين من المتكلمين في مذهب السنة.

✓ التعرف على اوجه الاشتراك ووجه الاختلاف بين آراء واعتقادات المفسرين الشيعة والسنة.

التعاريف اللغوية والاصطلاحية

أ- التعريف اللغوي لمفردة الحبط

قال ابن منظور : «والحَبْطُ: أَنْ تَأْكُلَ الْمَاشِيَةُ فَتَكْثُرَ حَتَّى تَنْتَفِخَ لِذَلِكَ بُطُونُهَا وَلَا يَخْرُجَ عَنْهَا مَا فِيهَا.

ابْنُ سَيِّدَةَ: وَالْحَبْطُ فِي الصَّرْعِ أَهْوَنُ الْوَرَمِ.

وَحَبِطَ حَبْطًا وَحُبُوطًا: عَمِلَ عَمَلًا ثُمَّ أَفْسَدَهُ، وَاللَّهُ أَحْبَطَهُ.

الأزهري: إِذَا عَمِلَ الرَّجُلُ عَمَلًا ثُمَّ أَفْسَدَهُ قِيلَ حَبِطَ عَمَلُهُ، وَقَالَ الْجَوْهَرِيُّ: بَطَلَ نَوَابُهُ.»<sup>١</sup>

ب- التعريف الاصطلاحى لمفردة الحبط

قال الشيخ المفيد : «الاحباط في اصطلاح المتكلمين خروج الثواب والمدح الذين يستحقهما العبد المطيع عن كونهما مستحقين بدم وعقاب أكبر منهما لفاعل الطاعة، والقول بالتحباط منسوب إلى أبي علي الجبائي من المعتزلة وتبعه عليه من يوافقه، فقال إذا أقدم صاحب الكبيرة عليها أحبطت تلك الكبيرة جميع أعماله الصالحة وأسقطتها

١ - محمد بن مكرم ، ابن منظور، الأنصاري الرويعى الإفريقى ، لسان العرب ، ج٧، ص٢٦٩-٢٧٢.

حبط الأعمال في القرآن .../٣١

والخلاف في ذلك في غير الكفر إذ لا خلاف في أنه يزيل استحقاق الطاعات السالفة وفي غير الايمان الذي يزيل استحقاق الذنوب السابقة.»<sup>١</sup>

مادة (حبط) في القرآن الكريم

وردت مادة الحبط في القرآن الكريم خمس عشرة مرة<sup>٢</sup> مع المكر في اثنتي عشرة سورة ، خمسة منها مكية وسبعة سور منها مدنية:<sup>٣</sup>

وتتقسم هذه الايات حسب موضوعها الى ثمانية اقسام:

القسم الاول - الايات حول الردة

القسم الثاني - الآيات حول الكفر

أ- الكفر بآيات الله وقتل الانبياء والذين يأمرون الناس بالقسط

ب- الكفر وصد الناس عن سبيل الله ويخالفون الانبياء

ج- الكفر بالايمان

القسم الثالث - الايات حول الشرك

أ- الشرك المقترن بالعمل الصالح

---

١ - الشيخ المفيد، محمد بن محمد بن النعمان، الحارثي المذحجي العكبري، أوائل المقالات، ص ١٨٩.

٢ - (البقرة: ٢١٧)، (آل عمران: ١٢)، (المائدة: ٥٣ و ٥٥)، (الانعام: ٨٨)، (الاعراف: ١٤٧)، (التوبة: ١٧ و ٦٩)، (هود: ١٦)، (الكهف: ١٠٥)، (الاحزاب: ١٩)، (الزمر: ٦٥)، (محمد: ٩ و ٢٨ و ٣٢)، (الحجرات: ٢).

٣ - محمد، واعظ زادة الخراساني، المعجم في فقه لغة القرآن وسر بلاغته، ج ١٠، ص ٦٥٩.

## ب-الشرك بعد الايمان

القسم الرابع -الآيات حول المكذبين بيوم القيامة والايات الالهية

القسم الخامس-الآيات حول النفاق

القسم السادس - الآيات حول الذين عندهم حب الدنيا وهدفهم مادي بحت

القسم السابع-الآيات التي تخاطب المؤمنين

القسم الثامن -الآيات التي ترتبط بحبب الاعمال في الدنيا والاخرة

- مفردة الكلام لغة واصطلاحاً

أ- الكلام لغةً

قَالَ الْأَمْدِيُّ: «وَجَمَاعَةٌ وَلَيْسَ الْمُرَادُ مِنْ إِطْلَاقِ لَفْظِ الْكَلَامِ إِلَّا الْمَعْنَى الْقَائِمَ بِالنَّفْسِ وَهُوَ مَا يَجِدُهُ الْإِنْسَانُ مِنْ نَفْسِهِ إِذَا أَمَرَ غَيْرَهُ أَوْ نَهَاَهُ أَوْ أَخْبَرَهُ أَوْ اسْتَحْبَرَ مِنْهُ وَهَذِهِ الْمَعَانِي هِيَ الَّتِي يُدَلُّ عَلَيْهَا بِالْعِبَارَاتِ وَيُنَبَّهُ عَلَيْهَا بِالْإِشَارَاتِ.»<sup>١</sup>

ب- الكلام الاصطلاحاً

قال الشهيد مطهري: «ان الكلام من العلوم الاسلامية ، وهو علم يبحث فيه عن العقائد الاسلامية أي ما يجب الاعتقاد والايمان به من وجهة نظر الاسلام فيقوم بتوضيحها والاستدلال عليها والدفاع عنها».<sup>٢</sup>

قال الشيخ عبدالهادي الفضلي: « هو العلم الذي يبحث فيه عن إثبات أصول الدين

١- حمد بن محمد بن علي ، الفيومي، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير، ج٢، ص٥٣٩.

٢ - مرتضى، مطهري، مدخل الى العلوم الاسلامية(٢) الكلام،العرفان،الحكمة العلمية،ج٢،ص٥.



الاسلامي بالأدلة المفيدة لليقين بها.»<sup>١</sup>

### التفسير الكلامية

يبقى القرآن الكريم مصدرا اساسيا للفكر الاسلامي، سواء على مستوى القواعد والأسس أم في مجال التفاصيل والجزئيات التي كان لهذا الكتاب المخالد موقف منها. والقرآن كأى كتاب آخر يحتاج التواصل معه الى المرور عبر قناة تواصل إجبارية لابد من المرور بها، والنظر من خلالها، وهذه القناة هي ما عرف بالتفسير .

التفسير مختلفة من حيث الاتجاه والاهتمام، إمّا لاختلاف أذواق المفسرين وكفاءاتهم ومؤهلاتهم، أو لاختلاف بيئاتهم وظروفهم، أو غير ذلك من العوامل التي تسوق المفسر إلى صبّ اهتمامه إلى جانب من الجوانب المذكورة أو غيرها.

إنّ التقسيم الدارج في تبين المناهج التفسيرية هو أنّ المفسر إمّا يعتمد في رفع الستر عن وجه الآية على الدليل العقلي أو على الدليل النقلى.

قسم من أقسام التفسير العقلي هو إخضاع الآيات للعقائد التي اعتنقها المفسر في مدرسته الكلامية،<sup>٢</sup> فكان المفسر يأخذ من الآيات ما يوافق آراءها ، وتؤول الايات المخالفة ، أو تقوم بتوجيهها بحق أو بغير حق. ومن هنا ، ظهرت الاتجاهات الكلامية في التفسير بأنواع مختلفة.<sup>٣</sup>

١ - عبدالهادي ، الفضلي، خلاصة علم الكلام ، ص ٢١.

٢ - جمعية القرآن ، دروس في مناهج التفسير، جمعية القرآن الكريم للتوجيه والإرشاد، ص ٨٥.

٣ - محمد علي ، الرضائي الأصفهاني، مناهج التفسير واتجاهاته ، دراسة مقارنة في مناهج تفسير القرآن ، ج ١ ، ص ٣٦٦.

أ- حبط الاعمال في القرآن من منظار التفاسير الكلامية لاهل السنة

١- موقف المعتزلة من «حبط الاعمال»

اشتهر بين المتكلمين أنّ المعتزلة يقولون بالإحباط والتكفير، وايضا اختلف المعتزلة في الإحباط على أقوال وهم:

(١) الإحباط بالكبيرة الواحدة<sup>١</sup>

(٢) الإحباط والتكفير مع عدم الموازنة.<sup>٢</sup>

(٣) الإحباط والتكفير مع الموازنة.<sup>٣</sup>

ذكر القاضي عبد الجبار في تفسير قوله تعالى : ( وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ )<sup>٤</sup> يدل على قولنا في الإحباط ؛ لأن المراد بذلك أن ما صنعوا من الطاعات حبط ثوابه وزال ، ولذلك قال تعالى بعده : ( وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ) يعني أنهم أفسدوه ، وأخرجوا أنفسهم ، بالإقدام على الكبائر ، من أن ينتفعوا بثوابه ، فصار باطلا من هذا الوجه»<sup>٥</sup>.

٢- موقف الأشاعرة من «حبط الاعمال»

الأشاعرة فقد أنكروا الإحباط؛ لأنهم يدعون أنه لا يجب على الله ثواب المطيعين ولا عقاب العاصيين، وله أن يُعذّب المطيع ويعاقب العاصي، فالطاعات لا تستوجب

١- سعد الدين ، التفتازاني، شرح المقاصد في علم الكلام، ج٥، ص١٤٠.

٢- عبد الجبار بن أحمد، القاضي المعتزلي، شرح الاصول الخمسة، ص٦٦٦-٦٦٧.

٣- عبد الجبار بن أحمد، القاضي المعتزلي، شرح الاصول الخمسة، ص٦٢٤.

٤- سورة هود : الآية ١٦.

٥- عبد الجبار بن أحمد، القاضي المعتزلي، متشابه القرآن، ج٢، ص٣٧٦.

الثواب كما لا تستوجب المعاصي العقاب<sup>١</sup>، يعتقدون «كسب العبد للفعل» هو مقارنة خلق الله تعالى لفعل العبد مع القدرة التي يمنحها الله للعبد، من غير أن يكون لقدرة العبد أي تأثير أو مدخل في وجود الفعل، لأن العبد ليس إلا محلاً للفعل الذي يخلقه الله تعالى فيه.

يقول الفخر الرازي: «اختلف أهل القبلة في وعيد أصحاب الكبائر، فمن الناس من قطع بوعيدهم وهم فريقان، منهم من أثبت الوعيد المؤبد وهو قول جمهور المعتزلة والخوارج. ومنهم من أثبت وعيداً منقطعاً وهو قول بشر المريسي/ والخالد، ومن الناس من قطع بأنه لا وعيد لهم وهو قول شاذ ينسب إلى مقاتل بن سليمان المفسر، والقول الثالث: أنا نقطع بأنه سبحانه وتعالى يعفو عن بعض المعاصي ولكننا نتوقف في حق كل أحد على التعيين أنه هل يعفو عنه أم لا، ونقطع بأنه تعالى إذا عذب أحداً منهم مدة فإنه لا يعذبه أبداً، بل يقطع عذابه، وهذا قول أكثر الصحابة والتابعين وأهل السنة والجماعة وأكثر الإمامية، فيشتمل هذا البحث على مسألتين. إحداهما: في القطع بالوعيد، والأخرى: في أنه لو ثبت الوعيد فهل يكون ذلك على نعت الدوام أم لا؟»<sup>٢</sup>

٣- موقف أهل الحديث (السلفية) من «حبط الأعمال»

ان الاحباط الحقيقي عند السلفية هو إبطال الشيء للشيء ، واذهاب جملة- هو

١ - هاشم معروف، الحسنی، الشيعة بين الأشاعرة والمعتزلة، ص ٢٢٢.

- الفخر الرازي، محمد بن عمر، التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)، ج ٣، ص ٢٥٦٩.

احباط الکفر والشرك والردة والنفاق للايمان.

وأن بطلان بعض العبادات بسبب بعض المعاصي ، او نقصان الاجر والثواب بسبب اخر ، او توقيف الانتفاع النسبي لا يذهب بأصل الايمان.

٤ - موقف الاباضية من «حبط الاعمال»

قال اطفيش في تفسيره للاية (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ)<sup>١</sup> : «والآية دليل لنا، وللمعتزلة أن الكبيرة الواحدة، أو الصغيرة المصر عليها تحبط الأعمال، ولو كانت بعد نجوم السماء، ومعنى قوله تعالى: « { فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره } »<sup>٢</sup> معناه ما لم يحبها بالاصرار، وقوله تعالى: « { ومن يعمل مثقال ذرة شراً يره } »<sup>٣</sup> معناه ما لم يمحوها بالتوبة، واعادة أطيعوا مع الرسول للتأكيد.»<sup>٤</sup>

ب- حبط الاعمال في القرآن من منظار التفاسير الكلامية عند الشيعة

١- موقف الشيعة الاثنا عشرية (الامامية) في «حبط الاعمال»

المشهور بين المتكلمين الإمامية كما يقول العلامة المجلسي هو بطلان الإحباط و التكفير، غاية الأمر إنهم يرون أن تحقق الثواب مشروط أن يستمر الإنسان على إيمانه في الدنيا إلى النهاية، و العقاب مشروط كذلك بأن يرحل من هذه الدنيا بدون توبة، و لكن العلماء المعتزلة يعتقدون بصحة الإحباط و التكفير بالنظر إلى ظواهر بعض

١ - سورة محمد: الآية ٣٣.

٢ - سورة الزلزلة: الآية ٧.

٣ - سورة الزلزلة: الآية ٨.

٤ - محمد بن يوسف، اطفيش الاباضي، تيسير التفسير، ج ١٣، ص ٣٢١-٣٢٢.

## الآيات والروايات<sup>١</sup>.

بين آية الله معرفة في تفسيره للآية المباركة : (...لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ...) <sup>٢</sup>

«و لعلها أصرح آية في عموم التوفية، و ان لا حبط بشأن المؤمن حتى و لو كان مرتكباً للذنوب، فان ذنوبه سوف تغفر و تتداركه رحمة الله الواسعة التي كتبها للذين يتقون.

فقد وعد تعالى- في هذه الآية الكريمة- ان يتقبل حسنات المؤمنين و لم يشترط عليهم العصمة من الذنوب طول الحياة، كما هو لازم القول بالاحباط على مذهب أهل الاعتزال»<sup>٣</sup>

## ٢- موقف الزيدية في «حبط الاعمال»

اتفقت الزيدية على وقوع الاحباط في حق المكلفين ، لكنهم اختلفوا في حقيقته، الزيدية فقد كانوا مقلدين للمعتزلة في وعيد مرتكب الكبيرة و حبط عمله ، فهم تبعاً للمعتزلة اعتبروه خارجاً من الايمان ، وجعلوه في منزلة بين منزلي المؤمن والكافر ، وسمّاه قداماًوهم كافر نعمة ، أما متأخروهم فيسمونه بالفاسق ، وقالوا إن حسناته تحبط بالكبيرة التي ارتكبها إذا لم يتب عنها ، وإن العفو الالهي لا يحسن في حقه ، والشفاعة ليست للمذنبين والفاسق ، وإن الآيات القرآنية التي دلت على المغفرة مقيدة بالتوبة ، وبناءً على ذلك أجمعوا على خلود مرتكب الكبيرة في النار و حبط اعماله إذا مات من

١- المجلسي ، محمد باقر بن محمد تقى ، بحار الانوار، ج ٥، ص ٣٣٢.

٢- سورة الزمر: الآية ١٠.

٣- معرفة ، محمد هادي ، التمهيد في علوم القرآن ، ج ٣، ص ٣٩١.

دون توبة، مستندين في إثبات ماذهبوا اليه بأدلة مماثلة لأدلة المعتزلة في هذا الموضوع. عن الحاكم الجشمي في تفسيره للآية ( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالِكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ).<sup>١</sup>: «تدل الآية أن أفعال العباد حادثة من جهتهم، ولو كانت خلقه تعالى لما كان تقدما من جهتهم، اذ هو يخلقه ويوجده.

ويدل قوله (لا ترفعوا) الآية على وجوب تعظيم الرسول في كل باب حتى في الكلام والتسمية، لأن الغرض ليس هو رفع للصوت فقط، بل هو تنبيه على سائر ما يلزم من إعظامه.

وتدل أن الكبيرة تحبط الأعمال، ووجوب الاحتراز عما يحبطها.

وتدل على أن الأفعال والأقوال قد تختلف بالأحوال، فلذلك قبح رفع الصوت مرة

عنده، ولم يقبح عند غيره.

وتدل على أن العدول عن طاعته يحبط العمل، لأنه إما أن يكون كفرا أو فسقا.

ويدل قوله: (لهم مغفرة) أن ذلك يجب بشرط اجتناب الكبائر.

ويدل قوله: (لا يعقلون) أنهم لم يعلموا ما لزمهم، فتدل أن المعارف مكتسبة.<sup>٢</sup>

## ٢- موقف الاسماعيلية في «حبط الاعمال»

الإسماعيلية جعلوا المعيار للخلود في النار وحبط الاعمال يدور مدار الولاية

وحده، بحيث أن الولاية عندهم جزء من الايمان وركن من أركان الدين بل هو

١ - سورة الحجرات: الآية ٢.

٢ - الجشمي البيهقي، المحسن بن محمد بن كرامة، التهذيب في التفسير، ج ٩، ص ٦٥٢٤.

الأساس في قبول طاعة الله وطاعة رسوله ، ولهذا أجمعوا بأن المذنبين والعاصين وهم المخالفون للأئمة والمنكرون لهم يعتبرون في عداد الكفار والمشركين ، فلا يقبل منهم طاعة أو عمل ، ولا يشملهم شفاعاة الأئمة ولا العفو الالهي ، وبالنتيجة فهم مخلدون في النار إلى الأبد. أما الموالون للأئمة فالمذنبون منهم يقعون مورداً للشفاعة والعفو الالهي ، فلا يدخلون النار ولا يخلدون فيها.

عن جعفر منصور اليمن بقوله : «فمن كفر بولاية أمير المؤمنين ولقي الله بذلك ، أحبط الله عمله ، وأضلّ سعيه وجعله هباءً منثوراً ، وأكبهم على وجوههم في النار ، وأنه ليوفي الرجل منهم يوم القيامة ، ولو أن له أعمالاً كالجبال الرواسي ، ولم يلق الله بولاية أمير المؤمنين ، فلا ينفعه عمله ، وقال الله عزّ وجلّ : ( وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا ) .»<sup>٢١</sup>

النتائج:

- ١- لعلم الكلام فضله العظيم وأثره الكبير في سائر العلوم ، وبخاصة علم التفسير فبين الفنين ارتباط وثيق وعلاقة حميمة.
- ٢- الحبط هو بطلان العمل وسقوط تأثيره ، ولم ينسب في القرآن إلا الى العمل .
- ٣- حبط الاعمال من المسائل الخلافية فيما بين المذاهب ولكل فرقة رأيها

١ - اليمن، جعفر بن منصور ، الكشف ، ص ٣٧-٣٨.

٢ - محمد عبدالخالق ، كاظم، الخلود في جهنم، ص١٤٦-١٥٨.

- الخاص بالامر وحتى الذين يتشابه رأيهم في اثبات او نفي حبط الاعمال  
يختلفون في المبادئ والاسس التي تشكل رأي ذلك المذهب والفرقة.
- ٤- موقف المعتزلة والاباضية والزيدية والاسماعيلية من حبط الاعمال واحد وكلهم  
يعتقدون باثباته.
- ٥- الاشاعرة والامامية الاثنا عشرية والسلفية يعدون من نفاة حبط الاعمال  
ويستدلون على آرائهم بالادلة العقلية والنقلية ومع ذلك لكل منهم مبادئه  
واسسه الخاصة بعقيدته في الامر.
- ٦- الاحباط في المصطلح القرآني يختلف عن الاحباط الذي يقصده المعتزلة  
،لذلك نرى معظم الايات القرآنية الخاصة بالحبط حول الكفار والمشركين  
وغير المؤمنين ، ومن الواضح انهم من بداية الامر لا يستحقون الثواب حتى  
يحبط ذلك الثواب.
- ٧- الحبط هو الغاء الأثر من حيث الانتفاع بالعمل، وهو جار في المؤمنين، وأما  
البطلان من رأس كما توهمه المتكلمون فهو يختص بالكفار.
- ٨- أن إطلاق الإحباط ليس لإبطال استحقاق الانسان الثواب، بل لم يكن مستحقاً  
من رأس، لعدم تحقق شرط الثواب. وأما مصحح تسميته بالإحباط ، وهو أن  
ظاهر العمل كان يحكي عن الثواب وكان جزء علة له.
- ٩- الثواب والعقاب في الآخرة مخلوقان لنفس الانسان حسب الملكات التي  
اكتسبها في هذه الدنيا، بحيث لا يمكن لصاحب هذه الملكة، السكنون  
والهدوء إلا بفعل ما يناسبها.
- ١٠- ولا يصح القول بالإحباط في كل المعاصي، بل يجب علينا تتبُّع النصوص،



حبط الأعمال في القرآن ... / ٤١

فكلّ معصية وردت في الكتاب أو في الآثار الصحيحة أنها ذاهبة أو منقصة  
لثواب جميع الحسنات أو بعضها.

١١- التفسير الكلامي هو أحد الطرق الذي يستطيع به الباحث اثبات العقائد الدينية  
لكل فرقة ومذهب وبإيراد الحجج الموجودة في التفاسير لكل مذهب  
ومقارنتها الوصول الى الحقيقة والواقع.

١٢- ان الرجوع الى القرآن الكريم والسنة الشريفة مصدران اساسيان لحسم النزاع  
والاختلافات العقائدية ، قال جل وعلا : (فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ  
وَالرَّسُولِ)¹.

١٣- المدرسة - الشيعية - نقصد منها الاثنا عشرية بالخصوص كما بينا ذلك ، قد  
قامت لديها الحجة في أخذ معالم دينها أصولا وفروعا عن أئمة أهل البيت  
(عليهم السلام) ، وتجتمع على لزوم العمل بأقوالهم وأفعالهم ، وبذلك قد بنوا  
إطارهم العقائدي على ما أثر عنهم في المجالات التشريعية والعقائدية  
والتفسيرية ولا يتعدون الى غيرهم من ائمة بقية المذاهب الاسلامية ولم يكن  
هذا من قبيل التحزب أو التعصب ، وإنما النصوص القطعية التي أثرت عن  
الرسول الاكرم (ص) هي التي دفعتهم الى الاقتصار على مذهب اهل البيت  
(عليهم السلام).

١٤- اذا الولاء ، والحب قد جسده المدرسة الشيعية المتمثلة بالاثنا عشرية ، في  
سلوكها و أفعالها في جميع المجالات بعيدة عن الغلو في الحب والمولات ،

وإنما هي متمسكة بالاعتدال والاستقامة والمنطق.

المصادر والمراجع:

١. القرآن الكريم
٢. ابن منظور، الأنصاري الرويفعي الإفريقي، محمد بن مكرم ،  
لسان العرب، دار صادر - بيروت، ط٣، ١٤١٤هـ.ق.
٣. اطفيش الاباضي، محمد بن يوسف، تيسير التفسير ، تحقيق  
ابراهيم، الطلاي، وزارة التراث والثقافة، سلطنة عمان، ط١، ١٤٢٦  
هـ.ق.
٤. التفتازاني، سعد الدين ، شرح المقاصد في علم الكلام، الشريف  
الرضي، افست قم، ١٤٠٩ق.
٥. الجشمي البيهقي المحسن بن محمد بن كرامة، التهذيب في  
التفسير ، تحقيق عبدالرحمن بن سليمان السالمي، دار الكتاب  
المصري، القاهرة، دار الكتاب اللبناني، بيروت، ط١، ١٤٣٩هـ.
٦. جمعية القرآن، دروس في مناهج التفسير، جمعية القرآن الكريم  
للتوجيه والإرشاد، - بيروت - لبنان ط١، ربيع الأول ١٤٣٣هـ -  
٢٠١٢م.
٧. الحسيني، هاشم معروف، الشيعة بين الأشاعرة والمعتزلة، شبكة  
الإمامين الحسينين (عليهما السلام)، (بدون تاريخ)
٨. حمد عبدالخالق، كاظم، الخلود في جهنم، المركز العالمي  
للدراستات الإسلامية، النجف الاشرف، ط١، ١٤٢٦ق.

حبط الأعمال في القرآن ... / ٤٣

٩. الخراساني، محمد واعظ زادة، المعجم في فقه لغة القرآن وسر بلاغته، تحقيق قسم القرآن، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد، ط٢، ١٤٢٩ق.
١٠. الرضائي الاصفهاني، محمد علي، منطق تفسير القرآن (أصول وقواعد التفسير)، تعريب احمد الازرقى، هاشم ابوخمسين، مركز المصطفى العالمى للترجمة والنشر، ط١، ١٤٣٨ق.
١١. الفخر الرازى، محمد بن عمر، التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)، دار إحياء التراث العربي - لبنان - بيروت، ط٣، ١٤٢٠ هـ-ق.
١٢. الفضلي، عبدالهادي، خلاصة علم الكلام، الجامعة العالمية للعلوم الإسلامية (اللجنة الدائمة للمناهج والكتب) - دار المؤرخ العربي ط٢، ١٤١٤هـ-١٩٩٣م.
١٣. الفيومي، أحمد بن محمد بن علي، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير، المكتبة العلمية - بيروت، (بدون تاريخ).
١٤. القاضي المعتزلي، عبد الجبار بن أحمد، شرح الاصول الخمسة، تحقيق عبدالكريم عثمان، مكتبة وهبة، مصر - القاهرة، ط١، ١٩٦٥م.
١٥. القاضي المعتزلي، عبد الجبار بن أحمد، متشابه القرآن، المحقق: الدكتور عدنان محمد زرزور، مكتبة دار التراث، القاهرة، ١٩٦٩م.

١٦. المجلسي، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، مؤسسة الوفاء، ط ٢، ١٤٠٣ هـ.ق.
١٧. مطهري، مرتضى، مدخل الى العلوم الاسلامية (٢) الكلام، ترجمة حسن علي الهاشمي، دار الولاية، بيروت - لبنان، ط ١، ١٤٣٠ هـ.ق.
١٨. معرفة، محمد هادي، التمهيد في علوم القرآن، موسسه فرهنگي انتشاراتي التمهيد، قم، ١٤٢٨ ق.، = ٢٠٠٧ م.
١٩. المفيد، الحارثي المذحجي العكبري، محمد بن محمد بن النعمان بن عبد السلام، أوائل المقالات، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، دار المفيد، مطبعة مهر، ط ١، ١٤١٣ هـ.ق.
٢٠. اليمن، جعفر بن منصور، الكشف، تحقيق وتقديم: مصطفى غالب، دار الأندلسي، بيروت، ط ١، ١٤٠٤ ق، ١٩٨٤ م.

# رحلة الغزالي من الشك الى اليقين

محمد بنبردى

## مقدمة

يعتبر الامام الغزالي من الشخصيات المؤثرة على الفكر الاسلامي هموما و بعض الفرق الاسلامية خصوصا و من الاوائل المشتغلين و المهتمين بالحقيقة لذلك كان لزاما الاهتمام بهذه الشخصية الفادة و تسليط الضوء على المسيرة الفكرية التي مر بها و رد بعض المغالطات العلمية التي قد وقع فيها من سبقنا لمثل هذه الدراسة و يمكن التساؤل هنا عن ما هي المحطات الكبرى للفكر الغزالي ؟ و ما هي اهم القصور و المغالطات في دراسة الانتاج الفكري للغزالي خصوصا في الحقل الفلسفي؟

بداية يمكننا تتبع رحلة الغزالي الى اليقين، اعتمادا على ما رواه في كتابه المنقذ من الظلال، و بذلك نكتشف احوال الشك و معاناته للوصول الى الحقيقة، و تاثير ذلك على فكره و عدة علوم اسلامية اشتغل بها، و كذا فهم اسباب الخلاف في الاوساط الثقافية على فكر الغزالي.

يصف الغزالي رحلته و روحه المتعطشة للحقيقة قائلا : " ولم أزل في عنفوان شبابي ( وريعان عمري ) ، منذ راهقت البلوغ قبل بلوغ العشرين إلى الآن ، وقد أناف السن على الخمسين ، أقتحم لجة هذا البحر العميق ، وأخوض غمرته خوض الجسور ، لا خوض الجبان الحذور ، وأتوغل في كل مظلمة ، وأتهجم على كل مشكلة ، وأتقحم كل ورطة ، وأتفحص عن عقيدة كل فرقة ، وأستكشف أسرار مذهب كل طائفة ؛ لأميز بين مُحق

ومبطل ، ومتسنن ومبتدع ، لا أغادر باطنياً إلا وأحب أن أطلع على باطنيته ، ولا ظاهرياً إلا وأريد أن أعلم حاصل ظاهريته ، ولا فلسفياً إلا وأقصد الوقوف على كنه فلسفته ، ولا متكلماً إلا وأجتهد في الإطلاع على غاية كلامه ومجادلته ، ولا صوفياً إلا وأحرص على العثور على سر صوفيته ، ولا متعبداً إلا وأترصد ما يرجع إليه حاصل عبادته ، ولا زنديقاً معطلاً إلا وأتجسس وراءه للتنبه لأسباب جرأته في تعطيله وزندقته<sup>١</sup>

أول ما بدأ به الغزالي رحمه الله للبحث عن الحقيقة واليقين هو تفحص المحسوسات، الا انها لم تدم طويلاً، ولم ترتقي لمستوى الاعتماد والثقة، فعبر عن ذلك القصور قائلاً : " لم تسمح نفسي بتسليم الأمان في المحسوسات أيضاً ، وأخذت تتسع للشك فيها وتقول : من أين الثقة بالمحسوسات ، وأقواها حاسة البصر؟ وهي تنظر إلى الظل فتراه واقفاً غير متحرك ، وتحكم بنفي الحركة ، ثم ، بالتجربة والمشاهدة ، بعد ساعة ، تعرف أنه متحرك وأنه لم يتحرك دفعة ( واحدة ) بغتة ، بل على التدرج ذرة ذرة ، حتى لم يكن له حالة وقوف. وتنظر إلى الكوكب فتراه صغيراً في مقدار دينار ، ثم الأدلة الهندسية تدل على أنه أكبر من الأرض في المقدار. وهذا وأمثاله من المحسوسات يحكم فيها حاكم الحس بأحكامه ، ويكذبه حاكم العقل ويخونه تكذيباً لا سبيل إلى مدافعته.<sup>٢</sup>

فنتقل بعد ذلك الى العقل بعد ان تبين انه متقدم على المحسوسات لإقرار الحقائق " لا ثقة إلا بالعقليات التي هي من الأوليات ، كقولنا: العشرة أكثر من الثلاثة ، والنفي والإثبات لا يجتمعان في الشيء الواحد ، والشيء الواحد لا يكون حادثاً قديماً ، موجوداً

١ - المنقذ من الضلال، ص ٧. تحقيق سعد كريم الفقي، دار ابن خلدون الاسكندرية.

معدوماً ، واجباً محالاً<sup>١</sup> لكن بعد التفحص و الاخذ و الرد، تبين ان العقليات من جنس المحسوسات في القصور فقد يخدع العقل كسابقه " أما تراك تعتقد في النوم أموراً ، وتتخيل أحوالاً ، وتعتقد لها ثباتاً واستقراراً ، ولا تشك في تلك الحالة فيها ، ثم تستيقظ فتعلم أنه لم يكن لجميع متخيلاتك ومعتقداتك أصل وطائل " <sup>٢</sup>

هنا يقع الغزالي في شبك الشك. و يأتيه المنادي الخفي بالتشكيك في يقظته، و امكانية نسبتها الى غيرها، فتصير نوماً بالنسبة لها، وربما ذلك ما تدعيه الصوفية " لكن يمكن أن تطراً عليك حالة تكون نسبتها إلى يقظتك ، كنسبة يقظتك إلى منامك ، وتكون يقظتك نوماً بالإضافة إليها! فإذا وردت تلك الحالة تيقنت أن جميع ما توهمت بعقلك خيالات لا حاصل لها ، ولعل تلك الحالة ما تدعيه الصوفية أنها حالتهم ؛ إذ يزعمون أنهم يشاهدون في أحوالهم التي ( لهم ) ، إذا غاصوا في أنفسهم ، وغابوا عن حواسهم ، أحوالاً لا توافق هذه المعقولات. ولعل تلك الحالة هي الموت ، إذ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : (( الناسُ نيامٌ فإذا ماتوا انتبهوا ))<sup>٣</sup> <sup>٤</sup>

و بهذا المنظور المنتهى اليه من طرف الغزالي فقد تكون الحياة مجرد نوم تنكشف حقيقتها بالموت، فتصير كل الاشياء المقررة حالياً على عكس حقيقتها بعد انكشاف الحقائق النهائية بالموت . و صار بعد هذا في حالة شك ما يقارب شهرين، و الداء لا يغادره رغم كل المحاولات للعلاج منه فصارا سفسطائياً بالأحوال لا بالأدلة. الى ان اتى

١ - نفس المرجع.

٢ - المنقذ من الضلال، ص ١٠.

٣ - يقول في ش : أنه ليس بحديث ولكن من كلام على بن أبي طالب

٤ - المنقذ من الضلال، ص ١٠.

فرج الله، فقدف بنوره تعالى في قلبه، و الذي فسره الغزالي بقوله : لما سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ( الشرح ) ومعناه في قوله تعالى : (( فمن يرد الله أن يهديه يشرح صدره للإسلام ))<sup>١</sup> قال: (( هو نور يقذفه الله تعالى في القلب )) فقيل: (وما علامته ؟) قال: (( التجافي عن دار العُرُورِ والإِنابة إلى دارِ الحُلُودِ ))<sup>٢</sup>. وهو الذي قال صلى الله عليه وسلم فيه: (( إن الله تعالى خلق الخلق في ظُلْمَةٍ ثم رَسَّ عليهم من نُورِهِ ))<sup>٣</sup> فمن ذلك النور ينبغي أن يطلب الكشف ، وذلك النور ينبجس من الجود الإلهي في بعض الأحيان ، ويجب التردد له كما قال صلى الله عليه وسلم: (( إن لربكم في أيام دهركم نفحاتٌ ألا فتعرضوا لها ))<sup>٤</sup>

بعد هذه التجربة الروحية و العقلية و النفسية للغزالي عاد بعقل و روح موجهين بنور الله فانكشف له اليقين و معايير و تحصل مفاتيح اكثر العلوم، فانحصرت لديه رحمه الله اصناف الطالبين و قسمت الى اربعة فرق : علم الكلام، التعليم او الباطنية، الفلسفة، التصوف

لعلنا نحن نشير هنا بشيء من التفصيل الى الفلسفة و التصوف. باعتبار الاولى اكثر جدلا في فكر الغزالي، و الثاني لمكانته في الفكر الاسلامي و بناء الحضارة الاسلامية .

## ١- الفلسفة و الفلاسفة

لم يقلل الغزالي من شأن الفلسفة -كما ذهب البعض- بل قام بدراستها و تحصيل مذاهب اصحابها و اقوالهم للخروج بالحكم اللائق بهذا المذهب ، قال رحمه الله " ثم

١ - الأنعام: ١٢٥

٢ ذكره ابن كثير في تفسيره بطرق مرسلة و متصلة يشد بعضها بعضاً.

٣ رواه أحمد و الترمذي و الحاكم بلفظ آخر.

٤ رواه الطبراني و السيوطي في الفتح الكبير بلفظ آخر قريب ، و البيهقي و أبو هريرة بلفظ آخر ، و أبو نعيم عن أنس.



رحلة الغزالي من الشك الى اليقين / ٤٩

إني ابتدأت ، بعد الفراغ من علم الكلام ، بعلم الفلسفة وعلمت يقيناً ، أنه لا يقف على فساد نوع من العلوم ، من لا يقف على منتهى ذلك العلم ، حتى يساوي أعلمهم في أصل [ ذلك ] العلم ، ثم يزيد عليه ويجاوز درجته ، فيطلع على ما لم يطلع عليه صاحب العلم من غور وغائله ، وإذا ذاك يمكن أن يكون ما يدعيه من فساده حقاً. ولم أر أحداً من علماء الإسلام صرف عنايته وهمته إلى ذلك"<sup>١</sup>

فخلص بعد ذلك الى تصنيف الفلاسفة الى ثلاثة اقسام :

- الصنف الأول : الدهريون

و هم الذين جحدوا الصانع المدبر ، العالم القادر ، وزعموا أن العالم لم يزل موجوداً كذلك بنفسه بلا صانع ، ولم يزل الحيوان من النطفة ، والنطفة من الحيوان ، كذلك كان ، وكذلك يكون أبداً وهؤلاء هم الزنادقة.

- الصنف الثاني : الطبيعيون

اهتموا كثيرا عالم الطبيعة ، وعن عجائب الحيوان والنبات ، .... فظنوا أن القوة العاقلة من الإنسان تابعة لمزاجه أيضاً ، وأنها تبطل ببطلان مزاجه فتتعدم . ثم إذا انعدمت ، فلا يعقل إعادة المعدوم كما زعموا. فذهبوا إلى أن النفس تموت ولا تعود ، فجحدوا الآخرة ، وهؤلاء أيضاً زنادقة

- الصنف الثالث : الإلهيون، المتأخرون من الفلاسفة ، أمثال سقراط وأفلاطون

وأرسطو . هؤلاء ردّوا على الصنفين الأولين ، و هنا يظهر ان الغزالي في حكمه على

الفلاسفة اعتمد معيار الايمان. فالدهريون والطبيعيون زنادقة لمخالفتهم أصول الإيمان .  
أمّا الإلهيون وأبرزهم أرسطو ، فقد اهتم الغزالي بهم و اعترف لهم بالفضل في شتى  
العلوم ، فبفضل أرسطو رتب المنطق ، وهذبت العلوم .  
و لعل بيان معيار الغزالي في دراسة الفلسفة يقل الخلاف و يعلم ان اي نقد بمعايير  
مختلفة عن معايير الغزالي قد تؤدي بالضرورة لأحكام مختلفة تمام عن احكام و نتائج  
الغزالي بشأن الفلسفة و الفلاسفة.

## ٢- التصوف و المتصوفة

بعد ان فرغ الغزالي مما سبق من الفلسفة و غيرها من الفرق توجه بهتمته الى التصوف و  
الصوفية، و ربما كدلالة ضمنية على انتهاء رحلته في البحث عن الحقيقة الى ايجاد  
ضالته في التصوف، فنراه يصف علمهم كما وصف انتقاله الى اليقين قائلا : " فظهر لي  
أن أخص خواصهم ، ما لا يمكن الوصول إليه بالتعلم بل بالذوق والحال وتبدل  
الصفات. وكم من الفرق بين أن تعلم حد الصحة وحد الشبع وأسبابهما وشروطهما ،  
وبين أن تكون صحيحاً وشبعان؟ وبين أن تعرف حد السكر ، وأنه عبارة عن حالة تحصل  
من استيلاء أبخرة تتصاعد من المعدة على معادن الفكر ، وبين أن تكون سكران! بل  
السكران لا يعرف حدّ السكر وعلمه وهو سكران وما معه من علمه شيء! والصّاحي  
يعرف حدّ السكر واركأنه وما معه من السكر شيء. والطبيب في حالة المرض يعرف حدّ  
الصحة وأسبابها وأدويتها ، وهو فاقد الصحة. فكذلك فرقٌ بين أن تعرف حقيقة الزهد  
وشروطه وأسبابه ، وبين أن تكون حالك الزهد وعزوف النفس عن الدنيا!

رحلة الغزالي من الشك الى اليقين / ٥١

طريقة ، طهارتها - وهي أول شروطها - تطهير القلب بالكلية عما سوى الله ( تعالي ) ، ومفتاحها الجاري منها مجرى التحريم من الصلاة ، استغراق القلب بالكلية بذكر الله ، وآخرها الفناء بالكلية في الله؟ وهذا آخرها بالإضافة إلى ما يكاد يدخل تحت الاختيار والكسب من أوائنها. وهي على التحقيق أول الطريقة ، وما قبل ذلك كالدهليز للسالك إليه.<sup>١</sup>

كما اثبت لهم الكرامات و حذر من معاداتهم من الجهال و من ليس له علم بطريقهم قائلا : " ومن أول الطريقة تبتدئ المكاشفات ( والمشاهدات ) ، حتى أنهم في يقظتهم يشاهدون الملائكة ، وأرواح الأنبياء ويسمعون منهم أصواتاً ويقتبسون منهم فوائد. ثم يترقى الحال من مشاهدة الصور والأمثال ، إلى درجات يضيق عنها نطاق النطق ، فلا يحاول معبر أن يعبر عنها إلا اشتمل لفظه على خطأ صريح لا يمكنه الاحتراز عنه"<sup>٢</sup>...

من هنا يمكننا ان نقر مع الغزالي، و نلاحظ نتائج رحلته نظريا كما هو موضح في المقال، و عمليا بتتبع سيرته، فقد خروج من بغداد بعد أن تخلى عن كل شيء ، ثم دخل إلى الشام وأقام فيها ما يقارب سنتين في عزلة وخلوة ، ورياضة ومجاهدة ، معتكفاً في مسجد دمشق ، حيث يدخل إلى منارة المسجد ويغلق بابها على نفسه . ثم رحل بعدها إلى القدس ، إلى المسجد الأقصى ، ومن ثم تحركت فيه داعية الحج ، فتوجه إلى الحجاز . ليرجع للعزلة و التفرغ للتصوف لعلمه علما يقيناً أن الصوفية هم السالكون لطريق الله خاصة ، وأن سيرتهم أحسن السير ، وأن أخلاقهم أذكى الأخلاق ، " بل لو جُمع عقل

١ - المنقذ من الضلال ص ٣٥.

٢ - المنقذ من الضلال ص ٤٠.

العقلاء وحكمة الحكماء ، وعلم الواقفين على أسرار الشرع من العلماء ليغيروا شيئاً من سيرهم وأخلاقهم ، ويبدلوه بما هو خير منه ، لم يجدوا إليه سبيلاً. كما ان الكشف الحقيقي والأهم هو ما ظهر له ، من أن طريقة الصوفية لازمة من نور النبوة . فجميع ما يقوم به المتصوفون من حركات وسكنات، في ظاهرها وباطنها مقتبسة من نور مشكاة النبوة ، وليس وراء نور النبوة على وجه الأرض نورٌ يُستضاء به.

النتيجة :

- من خلال المقال الذي بين ايدينا تم تحقيق عدة نتائج بفض الله تعالى وهي كالآتي :
- منهج الغزالي في اقرار الحقيقة كان علميا نظريا في أول البحث و التدقيق، ليتحول الى منهج صوفي رباني مبني على نور الله و الممارسة العملية.
  - اسباب الخلاف حول فكر الغزالي بين الدارسين خصوصا في المجال الفلسفي، كان منبثقا من الاختلاف في المعيار، اي معيار دراسة الفلسفة و الحكم عليها، بحيث اعتمد الغزالي على المعيار الايماني في نقد الفلسفة، و جاءت بذلك كل الاحكام الصادرة عنه تعادي كل فيلسوف قادح في المعاني و الركائز الايمانية. اما غيره من الدارسين للفلسفة فتختلف معاييرهم و مناهجهم باختلاف تخصصاتهم و ثقافتهم و عصرهم ، فجاءت احكامهم و نتائجهم مختلفة ايضا عن ما توصل اليه الغزالي رحمه الله.
  - الحقيقة النهائية التي توصل اليه الغزالي بعد رحلة شاقة وواعرة، تتمثل في الاعتراف بمكانة التصوف و اعتباره غاية لبلوغ كل المعاني الايمانية، بعيدا عن كل العلائق و النظريات الدنيوية التي لا فائدة منها للوصول للباحث عن الحقيقة.

## الخلاصة

نظرا لمكانة الامام الغزالي الفكرية و العلمية كان لزاما علينا دراسة فكره. خصوصا في أوائل تشكله و تبلوره قبل ان يصير ما هو عليه . فقمنا بدراسة خطواته الاولى للتوصل للحقيقة من بداية اختباره للحواس و مدى صدقها في نقل الحقائق، مروراً بالعقل الى حين دخوله مرحلة الشك و تعرية كل المسلمات من قدسيتها. ثم الانتهاء و الاستقرار العقلي و النفسي بعد ان قذف نور في قلبه اعاد له توازنه و بين له الحق من الباطل. ليتفرغ بعدها للتأليف في عدة قضايا، و التوصل فيها الى القول الحق، بعد ما اكتسبه من البصيرة و الفكر السليم . و قد ذكر اربعة اقسام لما سيتم الاقرار فيه و القول فيه بالحق. اكتفينا نحن في هذا المقال بالفلسفة و التصوف لمكانتهما و لكثرة الجدل حولهما الى يومنا الحالي.

فذكر ان الفلسفة تنقسم الى ثلاث اقسام: قسم مثله الدهريون الذين جحدوا وجود الصانع المدبر، و قسم ثاني مثله الطبيعيون الذين انكروا الاخرة. و هذين القسمين من الزنادقة، و هو ما انكره الغزالي في الفلسفة. و قسم ثالث، و هم الالهيون و هم من سلموا من الفلاسفة، من امثال ارسطو و ذلك لتشبثهم و اهتمامهم بالغيبيات، على عكس الاقسام التي وقعت في فخ الكفر و الجحود. اما التصوف و المتصوفة، فقد علمنا يقينا أن الصوفية هم السالكون لطريق الله خاصة ، و أن سيرتهم أحسن السير ، و أن أخلاقهم أركى الأخلاق ، و قد

انکشف له الکشف الحقیقی والأهم وهو أن طريقة الصوفية لازمة من نور النبوة. فجميع ما يقوم به المتصوفون من حركات وسكنات، في ظاهرها وباطنها مقتبسة من نور مشكاة النبوة ، وليس وراء نور النبوة على وجه الأرض نورٌ يُستضاء به. وهذه هي الحقيقة المنشودة من رحلته الشاققة، و يكفي بيان ذلك بالنظر الى عزلته و خروجه من بلدته و الاكثار من الخلوة بعد التوصل اليها.

## المراجع المعتمدة

- القرآن الكريم.
- المنقذ من الضلال، للإمام ابي حامد الغزالي، تحقيق سعد كريم الفقي، دار ابن خلدون الاسكندرية.
- إحياء علوم الدين، للإمام ابي حامد الغزالي ، دار المعرفة - بيروت.
- تفسير القرآن العظيم ابن كثير، دار ابن حزم.
- ضعيف الجامع الصغير (وزيادته: الفتح الكبير)، محمد ناصر الدين الألباني، الناشر: المكتب الإسلامي.
- تهافت الفلاسفة، للإمام ابي حامد الغزالي، تحقيق: سليمان دنيا، الطبعة الرابعة دار المعارف.





## مناهج الإستدلال في القرآن

الأستاذ المشرف: فضيلة الشيخ الدكتور عبد الهادي البغدادي

الطالب: لؤي عباس حسن الخزاعي

### ملخص المقال

ليس من شيء على وجه الدنيا أثر فيها وفي حركة البشر عليها أكثر من الوحي الذي نزل على المصطفى صلى الله عليه وآله ، لكن أعداء البشرية حاولوا وبشكل مستميت أن يبعدوا القرآن عن النفع العملي للبشرية، الى كونه كتاب ترف أدبي مختص بالكمال الذاتي والروحي.

لذلك عندما نبحت عن مناهج الإستدلال في القرآن فإننا ندرس الآلية التوجيهية والعملية في القرآن، فكتاب الهداية والتكامل هذا لايهدي الإنسان عن طريق تحريك مشاعره وإلهاب عواطفه لتكامله الذاتي وأخلاقه فقط ، بل هو يحتوي على أرقى المناهج الإستدلالية العلمية التي تؤهله بكل جدارة أن يقود حياة المجتمع في الدين والعلم بأنواعه ، وفي القضاء والحكم والتشريع والاعلام وغيره.

نبدأ بالمنهج البرهاني الذي يشمل القياس والإستقراء والتمثيل، والقياس هو المنهج الرئيسي الذي ترجع اليه مناهج الإستقراء والتمثيل في قوة دلالتها.

بعد المنهج البرهاني ندرس شيئاً عن المنهج الخطابي ، وهذا المنهج في القرآن بحر عميق ، نبحت فيه بقدرنا.

ثم ندرس شيئاً عن المنهج الجدلي، وهو منهج له خصوصياته في القرآن الكريم، قال تعالى: {...وجادلهم بالتي هي احسن...} النحل ١٢٥.

ولا بد لنا من استعراض الإستنتاج والخاتمة والتوصيات في الختام.

من الكلمات الدلالية: القرآن، المنهج، مناهج الإستدلال، القياس، التمثيل، الإستقراء، الخطاب، الجدل.

### المقدمة

عندما يقال إن منهج الفلسفة هو منهج عقلي، فإنه يراد أنها تستفيد من المنهج العقلي. وكذلك يكون المراد عندما يقال إن العلوم التجريبية كالفيزياء والكيمياء تعتمد على المنهج التجريبي. فالمنهج أو المنهجية هو الطريق المتخذ في علم محدد للوصول إلى معارف ذلك العلم<sup>(١)</sup>.

وقد تطرق البحث لذلك بشكل أدق وتفصيل أكبر ضمن عناوين (الفرق بين المنهج والمصدر) و (الفرق بين الأسلوب والمنهج) و (الفرق بين الإتجاه والمنهج).

وبشأن قضية اتباع القرآن لمنهج معين لا بد من وقفة تأمل، لأن من أهم مميزات القرآن انه - كما شهد بذلك العلماء - فوق عقول البشر، و هو جديد في كل زمان ومكان ولا يبلى أبداً، ولو كان يتبع منهجاً يمكن للإنسان تشخيصه وتحديده لما كان القرآن بهذه الكيفية وهذه الدرجة من كونه لا تحيط به العقول، كما شهد بذلك كل عالم منصف.

---

(١) رضا برنجكار، علم الكلام الإسلامي دراسة في القواعد المنهجية، ص ٣٨.

أما قصدنا من موضوع (مناهج الإستدلال فى القرآن الكرىم)، فهنا نحن حددنا نوع معين من المناهج، وهى مناهج الإستدلال، نتقصى وجودها فى القرآن ونبحث فى كىفية استخدامها من قبل القرآن الكرىم.

و مناهج الإستدلال هى مناهج معروفة للإستدلال العلمى ، مبحوثة فى علم المنطق والعلوم العقلية ، والقرآن كتاب يحترم العقل والتفكير العقلى ويعلى من شأنه "القرآن الكرىم يهذى العقول إلى استعمال ما فطروا على استعماله بحسب طبعهم وهو ترتيب المعلومات لاستنتاج المجهولات والذى فطرت عليه العقول هو ترتيب مقدمات حقيقية يقينية لاستنتاج المعلومات التصديقية الواقعية ، وهو البرهان أو استعمال المقدمات المشهورة أو المسلمة وهو الجدل ، أو استعمال مقدمات ظنية لغاية الارشاد والهداية إلى خير مظنون وشر مثله وهو العظة ، قال تعالى : { ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ } النحل ١٢٥

والظاهر أنّ المراد بالحكمة هو البرهان كما ترشد إلى ذلك مقابله بالعظة والجدل. (١)

إذن ما ورد فى الآية - حسب التفسير المذكور - هى مناهج للإستدلال مشابهة لمناهج الإستدلال اللتى درسها البحث ولا تنفيها.

مناهج الإستدلال:

---

(١) جعفر السبحانى، مفاهيم القرآن، الجزء 6 : صفحة : ٢٨.

"ولما كان الانسان من ذلك يقع في كثير من الخطأ في أحكامه او يتعذر عليه تحصيل مطلوبه لم يستغن عن دراسة الطرق العلمية للتفكير الصحيح والاستدلال المنتج. والطرق العلمية للاستدلال عدا طريق الاستدلال المباشر ... هي ثلاثة أنواع رئيسة:

١ - (القياس) وهو أن يستخدم الذهن القواعد العامة المسلم بصحتها في الانتقال الى مطلوبه. وهو العمدة في الطرق.

٢ - (التمثيل) وهو أن ينتقل الذهن من حكم أحد الشئيين الى الحكم على الآخر لجهة مشتركة بينهما.

٣ - (الاستقراء) وهو ان يدرس الذهن عدة جزئيات قيستنبط منها حكماً عاماً." (١)

"وبحسب اختلاف المقدمات وبحسب ما تؤدي اليه من نتائج وبحسب اغراض تأليفها ينقسم القياس الى البرهان والجدل والخطابة والشعر والمغالطة." (٢)

ونحن في البحث درسنا ما ذكر أعلاه من استدلال علمي في القرآن الكريم ، بإستثناء الشعر والمغالطة ، فالقرآن المجيد منزّه عن الشعر المتعارف والمغالطة المتعارفة ، بل حتى في الجدل والخطابة في القرآن ، دائماً تكون الأهداف الرئيسية والفرعية أهداف حقة و يقينية ، والوسيلة أيضاً (أي الجدل والخطابة) استخدمها القرآن والتي هي أحسن وبالحق والصدق.

مشكلة البحث:

(١) محمد رضا المظفر، المنطق - ط دارالتعارف ، صفحة 199

(٢) محمد رضا المظفر، المنطق - ط دارالتعارف، صفحة ٢٧٦.

مناهج الإستدلال فى القرآن/٦١

فى الزمن المعاصر ظهر جماعة يريدون أن يبعدوا القرآن عن مكانه الطبيعى فى قلب المسيرة العلمية ، بل ارادوا أن يقصوه من الحياة الإجتماعية ، زاعمين انه كتاب خيال وأدب لايعطى أى علم تطبيقي، وحاولوا ان يؤكدوا بذلك بعض النقاط الأساسية فى الفكر العلماني مثل ، فصل الدين عن السياسة (ليعتمدوا الديمقراطية الغربية مثلاً) ، وفصل الدين عن الحياة الإقتصادية (ليعتمدوا الإقتصاد الربوي مثلاً) ، وفصل الدين عن الحياة الإجتماعية (لينشروا الإنحلال الخلقي مثلاً) ، وإقصاء الدين عن دوره الريادي فى حوار - أو صراع - الحضارات (لكي يهزموا المسلمين من الداخل ويكسبوا الحرب الناعمة) ، الى آخره.

مناهج الإستدلال فى القرآن لها أهمية كبرى فى كشف الحقائق التى تؤكد دور القرآن الريادي و بالتالى دور الدين الإسلامى الريادي.

فهل هناك مناهج علمية استدلالية فى القرآن؟

ما هي مناهج الإستدلال فى القرآن؟ وماهي مميزاتها؟

السؤال الفرعية

السؤال الفرعي الاول: ماهو المنهج البرهاني للإستدلال فى القرآن؟ ماهي تطبيقاته؟

وقد أجاب البحث عن هذا السؤال كالتالى:

ان المنهج البرهاني يشمل ثلاثة أنواع رئيسية هي المنهج القياسى والمنهج التمثيلي والمنهج الإستقرائي.

## المنهج القياسي

### أنواع القياس في القرآن

"وَالْأَقْيَسَةُ الْمُسْتَعْمَلَةُ فِي الْإِسْتِدْلَالِ ثَلَاثَةٌ: قِيَاسُ عِلَّةٍ، وَقِيَاسُ دَلَالَةٍ، وَقِيَاسُ شَبْهِهِ، وَقَدْ وَرَدَتْ كُلُّهَا فِي الْقُرْآنِ"<sup>(١)</sup>

#### ١- قياس علة:

قَوْلُهُ تَعَالَى: {إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ} آل

عمران ٥٩

#### ٢- قياس الدلالة:

هُوَ الْجَمْعُ بَيْنَ الْأَصْلِ وَالْفَرْعِ، بِدَلِيلِ الْعِلَّةِ وَمَلْزُومِهَا. وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: {وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْتَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ} فصلت ٣٩

#### ٣- قياس الشبه:

وَأَمَّا قِيَاسُ الشَّبْهِ فَلَمْ يَحْكِهِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِلَّا عَنِ الْمُبْطِلِينَ

فَمِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى إِخْبَارًا عَنْ إِخْوَةِ يُوسُفَ أَنَّهُمْ قَالُوا لَمَّا وَجَدُوا الصُّوَاعَ فِي رَحْلِ أَخِيهِمْ: {إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ} يوسف ٧٧، فَلَمْ يَجْمَعُوا بَيْنَ الْفَرْعِ وَالْأَصْلِ بِعِلَّةٍ وَلَا دَلِيلِهَا، وَإِنَّمَا أَحَدُهُمَا بِالْآخِرِ مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ جَامِعٍ سِوَى مُجَرَّدِ الشَّبْهِ الْجَامِعِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ يُوسُفَ.

(١) محمد الأمين الشنقيطي، اضواء البيان في ايضاح القرآن بالقرآن، ج ٤ ص ١٨٥.

وقد حاولت الدراسة مناقشة القياس ، من جهة محاولات إستكشاف مصطلح قرآني للقياس ومن جهة مقارنة استخدامه القرآني مع استخدام القرآن لمناهج الإستدلال الأخرى.

المنهج الإستقرائي فى القرآن

نماذج الإستقراء فى القرآن:

أولاً: نماذج آيات فيها استقراء:

من قبيل { يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُّرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُّتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُّرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ \*ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ \*وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ } الحج

٧-٥

ثانياً: آيات تدعو الى استخدام الإستقراء منهجاً للإستدلال:

من قبيل { قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ } الأنعام ١١

ثالثاً: قضايا قرآنية تستدعى الإستقراء:

هذا النوع من الإستقراء قد يشمل طريقة التفسير الموضوعي ان لم يكن هو التفسير الموضوعي نفسه، و يسميه السيد محمد باقر الصدر (قدس الله نفسه) الإتجاه التوحيدي في قبال الإتجاه التجزيئي.

"و يستهدف التفسير التوحيدى الموضوعى من القيام بهذه الدراسات تحديد موقف نظرى للقرآن الكريم و بالتالى للرسالة الاسلامية من ذلك الموضوع من موضوعات الحياة او الكون."<sup>(١)</sup>

رابعاً: آيات قرآنية تحوي قضايا علمية تتطلب استقراء:

وهنا استعرضت الإطروحة عدد من الآيات القرآنية التي تحمل نقاط علمية وتنبه الى ظواهر علمية مثل:

{الَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ وَيُنزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ}النور ٤٣.

وآيات أخرى ، وتم ذكر تفسير متعارف لكل آية مع نقاش علمي حديث يوجه الى بحوث استقرائية في هذا المجال.

ثم ذكرت الدراسة ثلاثة مواضيع ربما لها علاقة وثيقة بالاستقراء ، وهي الحروف المقطعة، والأقسام في القرآن، وسياق السورة كوحدة متكاملة.

المنهج التمثيلي في القرآن الكريم

الماهية الإستدلالية للمثل القرآني:

(١) محمد باقر الصدر، التفسير الموضوعي والتفسير التجزيئي في القرآن الكريم، ص ١٤.



تعريفه: "ان المثل يعني تشبيه الحقائق العقلية بالامور الحسية الملموسة. فمن جانب هناك أمور عقلية كثيرة لا يفهمها اكثر الناس. ومن جانب آخر، فإن الناس اعتادوا على المحسوسات والعينات الملموسة، ولهذا كان المثل (عقول الناس في عيونهم) وهو يعني ان ادراك الناس للامور الملموسة والمرئية اسهل لهم. ومن هنا طرح القرآن بعض المفاهيم العقلية الرفيعة في قالب الامثال ليسهل على الناس ادراكها".<sup>(١)</sup>

مراحل تأثير المثل القرآني:

يمكننا استنتاج ثلاث مراحل لتأثير الأمثال على النفوس<sup>(٢)</sup>، هي كالتالي:

المرحلة الاولى: مرحلة التذكر وهي مرحلة مرور حقيقة الخطاب الالهي في الذهن.

المرحلة الثانية: مرحلة التفكير، وهي مرحلة التفكير في موضوع المثل وحكمته.

المرحلة الثالثة: مرحلة التعقل وهي مرحلة ادراك وهضم الحقائق.

وقد عرضت الدراسة خمسة نماذج من أمثلة القرآن من قبيل:

قوله تعالى: { مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا } الجمعة ٥.

و الدراسة شرحت هذه النماذج بشيء من التفصيل مع التأمل في كيفية استخدام القرآن للتمثيل والتدبير في مميزاته.

السؤال الفرعي الثاني: ماهو المنهج الخطابي للإستدلال في القرآن؟ ماهي تطبيقاته؟

(١) ناصر مكارم الشيرازي، أمثال القرآن، ص ١٣.

(٢) ناصر مكارم الشيرازي، أمثال القرآن، ص ١٦.

استعرضت الدراسة معنى الخطابة في اللغة ومعناها في القرآن لكن ما يهمننا أكثر هو معناه في الإصطلاح الإستدلالي المنطقي لأننا ندرسه على أساس كونه منهج إستدلالي.

الخطاب في الإصطلاح الاستدلالي المنطقي:

"هو اللفظ المتواضع عليه، المقصود به إفهام من هو متهيئ لفهمه"<sup>(١)</sup>، من هذا التعريف يتبين ان الخطاب لابد فيه من طرفين : الطرف الذي يلقي الخطاب، والطرف الذي يتلقي الخطاب، والمتعارف في هذا الشأن عن الغزالي قوله : " ما لا يفهمه المخاطب لا يكون خطاباً معه." <sup>(٢)</sup>

"وفي كل الأحوال ، فإن الخطاب هو طريقة يختارها المُخاطَبُ للخطاب بهدف إرسال رسالته إلى المخاطَب(المتلقى)، مما يستدعي من المتلقي اختيار طريقة تناسب الخطاب بهدف تلقيه. وفي الحقيقة المنهج هو تدير المُخاطَب لفهم الخطاب، كما كان الخطاب تديراً من المخاطَب لإفهام المخاطَب بفحوى الخطاب." <sup>(٣)</sup>

المفكر الأستاذ محمد مصطفى قالها بشكل واضح "(المنهج هو تدير المُخاطَب لفهم الخطاب، كما كان الخطاب تديراً من المخاطَب لإفهام المخاطَب بفحوى الخطاب)"<sup>(٤)</sup>

(١) علي بن محمد الآمدي، الإحكام في أصول الأحكام، ج ١، ص ٨٥.

(٢) أبو حامد الغزالي، المستصفى في أصول الفقه، ج ١، ص ٥٦.

(٣) محمد مصطفى، أساسيات المنهج والخطاب في درس القرآن وتفسيره، ص ٢٥٧.

(٤) محمد مصطفى، نفس المصدر.

و من منطلق وجهة النظر هذه ، ومن باب التوجه العام فى الرسالة للتأكيد على الأهمية التطبيقية فى الحياة للقرآن الكريم فقد تم اختيار آية "والعمل الصالح يرفعه" لمعرفة منهجها الخطابى.

قال تعالى: { مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ } فاطر ١٠  
وتم استعراض ثلاث تفاسير للآية على أساس انها مناهج خطابية مختلفة وان كانت كلها فى مجال التفسير التجزيئى، وتم استعراض موضوع "الإستقامة طريق العمل" وهو منهج خطابى مختلف على شكل تفسير موضوعى.

ثم استعرضت الدراسة نماذج فهم الخطاب القرآنى فى أبعاد ثلاثة، وهى بذاتها نماذج من المنهج الخطابى القرآنى.

بدأ بالعمل الإجماعى او "اسلوب الدعوة" والعمل الفردى أو "التنمية الذاتية"، ومن ثم من منطلق فهم التداخل والتكامل للبعدين الفردى والإجماعى وربطهما بالبعد الإلهى ، نستعرض بحث الشهيد الصدر (المثل الأعلى).

السؤال الفرعى الثالث: ماهو المنهج الجدلى للإستدلال فى القرآن؟ ماهى تطبيقاته؟

الدراسة بدأت ببحث الجدلى فى اللغة والجدل فى الإصطلاح.

ثم بحثت ان كان الجدلى فى القرآن يحمل نفس المواصفات مع الإصطلاح؟

ينبغى الإشارة الى ان القرآن لايعترف أبداً بمقولة أو إستراتيجية (الغاية تبرر الوسيلة)، بل يحارب من يتخذها خطة عمل، وذلك ينسحب على كل سور وآيات وكلمات القرآن،

لذلك فإن مسلمات الجدل التي يستخدمها لابد اما ان تكون من الحق او ان القرآن يوضح للقارئ انه انما يستخدمها من باب الزام الخصم ويوضح له ما اذا كانت ليست من صريح الحق.

القرآن له مدرسته الفريدة والمتعالية في الجدل، قال تعالى: { ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ } النحل ١٢٥.

و استعرضت الدراسة نماذج من الجدل السلبي والجدل الإيجابي في القرآن الكريم.

ثم استخلصت أركان الجدل الإيجابي المؤثر من القرآن:

• قال تعالى: { وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ } الحج ٨

" وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ قال الماديون: لا طريق إلى العلم والمعرفة إلا الحس والتجربة، وقال المثاليون: الطريق إلى المعرفة هو العقل وكفى، أما القرآن فقد قرر بوضوح أن مصادر المعرفة ثلاثة: (١) التجربة (٢) العقل، لأن الإنسان عينا ترى وعقلا يدرك (٣) الوحي، لأن الله بكل شيء عليم، وهذه الآية جمعت المصادر الثلاثة، فالعلم إشارة إلى التجربة، والهدى إلى العقل، والكتاب المنير هو الوحي" (١)

ثم استعرضت الدراسة أغلب أنواع الجدل مع بعض أمثله في القرآن المجيد.

مناهج الإستدلال في القرآن/ ٦٩

(السبر والتقسيم-القول بالموجب - التسليم -الإسجال-الإنتقال-المناقضة-الإستدراج  
-الإسلوب الحكيم)

ثم استعرضت الدراسة بعض "مشهورات الجدل في القرآن":

١- سورة الكافرون (الجدل التفاوضي الذي توج بالمفاصلة)

٢- جدل سورة يس (نموذج الجدل بين الدعاة والعصاة).

٣- آية المباهلة (الجدل الذي توج بطلب المباهلة).

الأهداف

هذا البحث لديه جملة من الأهداف يرنو الى تحقيقها ، أهمها:

١. بيان ان القرآن ، الى جانب كونه كتاب هداية استخدم الأسلوب الخطابي الغني  
بالبلاغة والفصاحة الأدبية ، إلا انه كذلك كتاب ذو مناهج علمية متقنة.

٢. التعرف على المنهج القرآني في الإستدلال.

٣. الكشف عن المنهج البرهاني للإستدلال في القرآن وتطبيقاته.

٤. الكشف عن المنهج الخطابي في القرآن وتطبيقاته.

٥. الكشف عن المنهج الجدلي في القرآن وتطبيقاته.

٦. النتيجة والتجربة التي نخرج بها .

## نتائج البحث

العمل الذي تم في هذه الأوراق إن هو إلا بداية بسيطة لعمل ضخم، يتطلب مجلدات عديدة لكي يستوفي شيء بسيط مما يستحقه هذا العنوان الكبير (مناهج الاستدلال في القرآن)، عمل اكبر من كاتب هذه الأسطر وان كان يطمح ان ينجزه في قادم الأيام.

كل مبحث في كل فصل عبارة عن نافذة صغيرة يطل بها الإنسان الى فضاء القرآن ليجد نفسه في بحر متلاطم لاحدود له، على سبيل المثال ، لو أتينا الى مبحث التمثيل في القرآن ، تأتي الى القرآن و في رأسك مفهوم لـ(المثل) ويستقبلك القرآن بما جئت تبحث فيه ويعطيك منيتك ، ثم لاتلبث ان تجد القرآن يقول لك ان المثل القرآني أبعد وأعمق من ما تصورت! وتطلع الكتب المتعلقة فتجد من المفكرين من يقول ان القرآن كله أمثال، ثم تتأكد ان الأمثال القياسية ماهي الا نقطة في بحر القرآن البياني التمثيلي، فتدرك انه لا بد لك من بحث الأمثال القرآنية بشكل عام. ثم تحمد الله انك استطعت ان تحدد عمك في هذه الأوراق وتلملمه نوع ما وترجمه في المبحث قدر الإمكان.

كذلك بالنسبة للقياس، تأتي الى القرآن وقد حملت أدواتك من القياس المنطقي فيستقبلك القرآن بما أردت البحث عنه، ثم لاتلبث ان تجد القرآن يقول لك ان القياس او (الميزان) القرآني أبعد وأعمق مما تتصور، ثم يخبرك ان القرآن مليء بالموازين او الأقيسة ولكن يتطلب الأمر منك ان تحد البصر، لأن البيان والبلاغة القرآنية تدخل مختلف التعبيرات البلاغية في الاستدلال القياسي. حتى قال المفكر الإسلامي الكبير الشيخ محمد هادي معرفة : "مزيج إسلوبين: الخطابة والبرهان وإمتاع العقل والنفس معاً:

إمتاز القرآن فى استدلالاته بالجمع بين اسلوبين متنافيين فى شرائطهما، هما: أسلوب الخطابة واسلوب البرهان. ذاك إقناع للعامة بما يتسالمون به من مقبولات مظنونات وهذا إفهام للخاصة بما يتصادقون عليه من أوليات يقينيات.

ومن الممتنع عادةً أن يقوم المتكلم بإجابة ملتمس كلا الفريقين، ليجمع بين الظن واليقين فى خطاب واحد.. الأمر الذى حققه القرآن فعلاً بعجيب بيانه وغريب اسلوبه.<sup>(١)</sup>

كذلك بالنسبة للإستقراء ، فالإستقراء فى القرآن رغم انه لم يورد اسم المصطلح فى القرآن إلا ان مفهوم الإستقراء وأدواته حاضر وبقوة فى القرآن الكريم، بل ان القرآن يعطيك مفهوم استقراء مختلف، مفهوم يوصلك لنتائج يقينية كما القياس أو البرهان، وليس مستغرب ان يؤسس السيد محمد باقر الصدر من هذا المنطلق رؤيته الفلسفية المتكاملة فى كتابه (الأسس المنطقية للإستقراء) ، فما الذى يميز الإستقراء القرآني؟ قد تكون الموارد التى دخل فيها القرآن من مثل تجارب الأمم السالفة وخبراتها، و التجارب والخبرات الكونية ، وتجارب انسانية أخرى، والنتائج التى يثبتها مثل ، المعاد، و التوحيد، وأهمية الأخلاق لبقاء الأمم ، والدعوة الدائمة الى التدبر والتفكر كوسيلة مهمة وضرورية للإنسان بشكل عام.

---

(١) محمد هادى المعرفة، التمهيد فى علوم القرآن، ج ٥ ص ٥٠٠.

وبالاستدلال أوضح القرآن، من ضمن ما أوضح، أسس السنن الفردية و الإجتماعية والكونية واسس التفاعل فيما بينها ، واسس علاقة الفرد والمجتمع والبيئة بالله سبحانه وتعالى.

و في فصل منهج الخطاب القرآني لم نبتعد عن مناهج الاستدلال لأهميتها في منهجة الخطاب القرآني، وفي تنويع مكانة القرآن في المسيرة الإنسانية.

كذلك المنهج الجدلي وهو يأتي بعد القياس البرهاني في الناحية البرهانية حسب المنطق، المنهج الجدلي في القرآن كباقي المناهج ، القرآن يعطيه مفهوم آخر خاص بالقرآن، قد يعم الحياة ، النقطة الجديرة بالانتباه هنا هي ان القرآن عرّف الجدال وأعطاه عدة معاني وذمه في مواضع عديدة ومدحه في مواضع قليلة، وكانت آية :

{ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا }  
الكهف ٥٤، مثيرة للجدل لأن هناك من المفسرين من يعتبرها مع آيات الذم ، وآخرون لا يعتبرون انها ليست ذم وحسب بل انهم يعتبرونها في مقام المدح.

و للمنهج الجدلي القرآني اساليب متنوعة تتمثل في أنواع من الجدل القرآني تم ذكرها في هذه الأوراق ، لكنها طبعاً ليست كل الجدل القرآني و لا كل أنواعه.

أما المنهج الخطابي، فقد رأيت ان هذا الفصل هو أصعب الفصول لأن مجال الكتابة فيه متسع جداً ، و التقليديون من المفكرين يرون ان المنهج الخطابي يتعلق بما قاله المتكلم وهو الله سبحانه ، أي ان المنهج الخطابي هو منهج المتكلم في كلامه ، وتلك نظرة غير صحيحة لأن الخطاب هو بنفسه منهج المتكلم.

المفكر مصطفوي - حسب مطالعاتي - يؤكد ان المنهج يتعلق بكيفية التلقي. و هذه كلماته : "وفي كل الأحوال ، فإن الخطاب هو طريقة يختارها الْمُخَاطَبُ للخطاب بهدف



إرسال رسالته إلى المخاطب (المتلقي)، مما يستدعي من المتلقي اختيار طريقة تناسب الخطاب بهدف تلقيه. وفي الحقيقة المنهج هو تدبير المُخاطب لفهم الخطاب، كما كان الخطاب تدبيراً من المخاطب لإفهام المخاطب بفحوى الخطاب.<sup>(١)</sup>

فتبيننا وجهة نظر هذا المفكر الإسلامى وان لم نترك النظرة التي حملها التقليديون، من أمثال ابوزهرة و العلامة الطباطبائي، لأن الزوايا تختلف لكن التناقض لم يحدث.

و في فصل المنهج الخطابي قد يختلط منهج الخطاب مع الخطاب نفسه ، لذلك اذا كان ولا بد من التعرض لمعالم مكونات الخطاب أولاً للإقتراب من وضع اسس المنهج ، وكذلك لا بد من ربط القرآن بمن أمرنا ربنا باتباعهم واتباع سنتهم حتى لا يشط كل انسان بمنهجه الخاص الذي قد يضل ولا يهدي.

واعتقد ان مسألة فهم القرآن هو امتداد للمنهج الخطابي ، لذلك لجأنا في آخر الفصل الى استعراض بعض نماذج فهم وتطبيق القرآن.

و لقد حاولت ان انتهج الإتجاه الساعي لإظهار الوجه العملي للقرآن ، فكلما سنحت لي الفرصة اتوجه الى كشف تأكيد القرآن على العمل وأهمية العمل ومركزية العمل ، وذلك كردة فعل متأنية ومتوازنة و محايدة على أولئك الذين يريدون ان يقصوا القرآن عن الناحية العملية التطبيقية.

---

(١) محمد مصطفوي، أساسيات المنهج والخطاب في درس القرآن وتفسيره، ص ٢٥٧.

ويمكنني ان أقول وعن تجربة متواضعة ، انك لاتستطيع ان تأتي الى بعض آي القرآن ذات الوجهة المعينة وتلبسها منهج معين ، بلي انك قد تجد القرآن يتماشى مع بعض المناهج الإصطلاحية لكنه يمتاز عنها بما هو أعمق و أشمل، لذا يمكن ان نقول بأن القرآن لديه مناهجه الخاصة التي تفوق قدرات الإنسان على الإحاطة الكاملة بها فضلاً عن الإتيان بمثلهما، وهذا جانب من جوانب تجليات الإعجاز القرآني.

أخيراً، أوصي أي شخص يرغب بدراسة مناهج الاستدلال في القرآن، أن يبدأ بدراسة منهج استدلال واحد يتناسب مع توجهاته ، وبشكل كامل والنظر في مقاربات القرآن مع هذا المنهج، وعدم الخلط - في توجهه - مع المناهج الأخرى، وان كان ولا بد سيجد مشتركات، وبعد اشباع الدراسة (بالتأكيد لا يمكن انهاء الدراسة)، يمكنه ان يقارن مع دراسة آخرين لمنهج آخر ، كل منهج على حدة كي يخرجوا بنتائج أقوى وأهم، ولكن على الأغلب، الدراسة عندئذ ستكون بمستوى الدكتوراه لأنها دراسة متخصصة ومتعمقة. والحمد لله رب العالمين

#### الشكر والتقدير

أشكر كل العاملين بجامعتي العزيزة وأسأل الله ان يديمها ويرفع من شأنها ، لذا لا بد قبل ذلك أن أشكر سماحة الولي الفقيه الذي دعا الى دعم هذه الجامعة وحفظها وشجع العاملين فيها والمنتسبين اليها.

وأشكر استاذي المرشد سماحة الشيخ الدكتور عبدالهادي البغدادي، مقدراً له صبره على جهلي وتوجيهاته السديدة وتعليمه النافع لي ، وأسأل الله له دوام التوفيق.

## المصادر

- ١- رضا برنجكار، (٢٠١٦م)، علم الكلام الإسلامى دراسة فى القواعد المنهجية.
- ٢- جعفر السبحانى، (١٤٢٨هـق)، مفاهيم القرآن، الجزء ٦، ١٠ أجزاء.
- ٣- محمد رضا المظفر، (١٤١٤هـ/١٩٩٥م)، المنطق - ط دارالتعارف.
- ٤- محمد الأمين الشنقيطى، ( 1415هـ / ١٩٩٥ م)، اضواء البيان فى إيضاح القرآن بالقرآن، ج ٤.
- ٥- محمد باقر الصدر، التفسير الموضوعى والتفسير التجزيئى فى القرآن الكريم، المدرسة القرآنية.
- ٦- ناصر مكارم الشيرازى، (١٤٢٦هـق)، أمثال القرآن.
- ٧- علي بن محمد الآمدي، الإحكام فى أصول الأحكام، ج ١.
- ٨- أبو حامد الغزالي، (١٤١٣هـ/١٩٩٣م)، المستصفى فى أصول الفقه، ج ١.
- ٩- محمد مصطفوي، (٢٠٠٩م)، أساسيات المنهج والخطاب فى درس القرآن وتفسيره.
- ١٠- محمد جواد مغنية، (١٩٨٣م)، التفسير المبين.
- ١١- محمد هادي المعرفة، (١٤٣٢هـ / ٢٠١١م) التمهيد فى علوم القرآن، ج ٥، ١٠ أجزاء.



## دور السؤال القرآني في التنمية العقائدية

الأستاذ المشرف: دكتور أسعد السلطان

الطالب: حيدر كاظم جاسم العريضي

### خلاصة المقال

يتمحور بحثي الموسوم بـ ((دور السؤال القرآني في التنمية العقيدية)) حول الجدل القرآني بالسؤال المجازي وأهميته، وما يكتنفه من براهين عقلية في جميع صيغه وأقسامه المتعلقة بالاستدلال العقيدي، فقد ورد السؤال العقيدي في القرآن الكريم أكثر من ((٧٠٠)) آية -بحسب إحصائي- كان أغلبها وروداً في مجال إثبات عقيدة التوحيد وبصيغة السؤال الإنكاري، ثم يأتي السؤال التقريري بعده بالأهمية وكثرة الاستعمال، وتحت كل قسم رئيسٍ منهما تدرج عدّة معانٍ متضمّنة من خلال التداخل الدلالي الذي يُعطي السؤال معنىً أوسع وبيانياً أبلغ قلّ نظيره من الأساليب الأخرى، وقد جاء تصنيفي للسؤال العقيدي بما ينسجم وروح الدعوة القرآنية في الحوار مع المقابل، فالأسلوب الإنكاري يهدف إلى تخلية النفس من العقائد الفاسدة بهدم الأوهام ونقض المغالطات، وأمّا الأسلوب التقريري فيهدف إلى إذعان المقابل بالثواب العقلية والمسلمات البديهية وبناء الأصول العامة للعقيدة الإسلامية، ثم يأتي الدور التكميلي للسؤال بأسلوب الوعيد والوعد الآلهي ترهيباً من العذاب وترغيباً بالثواب لغرض هداية الضالّة الى سواء السبيل. لقد استقرت الآيات المباركة وصنفت ما ورد منها في الاستعمال إلى ثلاثة أقسام، فالقسم الأول تناول أصل التوحيد وقد أتمّ الجدل الوارد على لسان الحقّ وأهله

بالبساطة في الطرح وإيراد الأدلة العقلية في إثبات التوحيد بدلالة أسماء الذات والصفات والعدل الإلهي ببراهين واضحة لكل ذي عقل. أما القسم الثاني فكان يدور حول دور السؤال القرآني في إثبات أصل النبوة والذي كان جوهر دليلها هو الإعجاز القرآني، ثم اختصاص النبي الأكرم بالتكامل المطلق، ثم ختمت البحث بأصل المعاد وذكرت الأدلة على إثباته وأهمها ما يشاهد بالحس من آثار الأمم التي أهلكت بذنوبها. هذا وقد ظهرت عدة نتائج من مقالتي وهي كالتالي:

١. يُعتبر السؤال من أهم الأساليب في الاستعمال القرآني وأكثرها في جدال الكافرين والمشركين، ولا زال استعماله في الحوار الفكري والعلمي قائماً في الإثبات والنقض؛ لغرض توحيد كلمة أمة التوحيد على التقوي، ورص صفوف المسلمين بوجه تيارات الكفر والغواية.
٢. إنّ التنمية العقيدية بالسؤال القرآني أتمدت أبسط الأدلة العقلية وأوضح البراهين في تطوير الفكر الإنساني والعقل البشري، والتحرر من الأفكار المسبقة والتقليد الأعمى.
٣. أستخدم القرآن الكريم أسلوب السؤال الإقناعي في سجاله العقيدي، وطرح الأسئلة لغرض التعليم والإقناع العقلي بأسلوبه الجدلي، مما يؤكد على أهمية التلاقح بين علوم الفلسفة والدين في تنمية الأسلوب الجدلي وازدهاره.
٤. أتم الحوار القرآني بمنهجية خاصة في استعماله للسؤال العقيدي، فكان المنحى الجدلي يسير بثلاثة سبل استدلالية، الأول هو السؤال الإنكاري وهو الغالب، وغايته نفي وإبطال العقائد الباطلة وتخليّة النفس من برائتها، والثاني هو السؤال التقريري، وغايته التذكير والتنبيه للعقيدة الحقّة وتثبيتها في النفس بالإدعان والاعتراف

الاختياري، والثالث هو سبيل مشترك بين الإنكاري والتقري، وغايته التأثير النفسي بأسلوب الوعيد والوعد ترهيباً من العذاب وترغيباً بالنعيم.

٥. إنَّ طبيعة الاستدلال القرآني بالسؤال أتمت بصورة عامة بالبرهنة العقلية الواضحة والإثبات البسيط غير المركب؛ لكي يدركه كلُّ إنسانٍ وبجميع مستويات تفكيره من العامي البسيط إلى العالم، فتتم الحُجَّة البالغة على جميع المكلفين. حيث تناولت الآيات القرآنية ثلاثة مضامين عقيدية وهي أصول العقيدة الإسلامية، فالمضمون الأول هو عقيدة التوحيد حيث جرى الاستدلال على إثباته من خلال استعمال السؤال المجازي بالدلالة على أسماء الذات والصفات والعدل الآلهي، أمَّا عقيدة النبوة فقد تمَّ الاستدلال عليها من خلال الأعجاز القرآني والكمال النبوي وخليفته من بعده، ويأتي مسك الختام لدور المعاد الأخروي وأثره في إثبات التوحيد من خلال ملازمات أسماء الذات وبعض الشواهد الحسية كالأثار الدالة على إهلاك الأمم السابقة.

مصطلحات البحث (الكلمات المفتاحية): السؤال. الاستفهام المجازي. التنمية. الأسلوب الجدلي. الاستدلال العقلي. العقائدي.

## المقدمة

الحمد لله بقدر نعمه، والصلاة على خاتم رسله وآله المعصومين ورضي عن أصحابه المنتجبين،

إنّ الاعتراف بالدور المرجعيّ للقرآن الكريم وأثره في توحيد هندسة البناء المعرفي يحقق حلّ جميع الأزمت الفكرية والخلافات العقيدية، فالحلّ الوحيد هو العودة لقانون القرآن الكريم في معالجة الأزمت الثقافية للأمة الإسلامية، كما أهتم الخطاب الالهيّ بعرض جميع المعارف النافعة للبشرية بنحو من التصريح أو التلويح الإشاري، ومن أهم تلك المعارف هي المعرفة الدينية بأصولها وفروعها من عقائد وشرائع وأخلاق، وأولى الجانب العقيدي منها أهمية بالغة، وكانت السمة البارزة في المنهج الاستدلالي لإثباتها هو الدليل العقلي، وأمّطى الخطاب المقدّس وسائل كثيرةً لاستدلالاته فمنها الجمل الخبرية ومنها الإنشائية الحقيقية منها والمجازية، ومن أهم تلك الوسائل المستعملة في الحوار القرآني هي وسيلة السؤال المجازي.

ومما تقدّم أجمع لدى الباحث ثلاثة عناصر في بحثه وهي: الاستدلال العقلي، والمعرفة العقيدية، ثم منهج الاستدلال بالسؤال المجازي، ومن هنا يظهر للمتابع أهمية البحث النابعة من أهمية عناصره ومقوماته الثلاث الكافية لجعلها سبباً في اختياري هذا العنوان موضوعاً لبحثي الموسوم بـ ((دور السؤال القرآني في التنمية العقيدية)) وهو عبارة عن دراسة تطبيقية بأسلوب تحليليّ لمنهج الاستدلال العقيدي بالسؤال القرآني.

تكمن أهمية البحث عن السؤال القرآني في دوره الأساس في الجدل القرآني مع المخالفين للحقّ؛ لإحداث التغيير المقصود للرسالة القرآنية والمعبر عنها بالهداية. فالغاية الكبرى للخطاب الإلهي هي إخراج الناس من الظلمات إلى النور عبر تنمية



القدرة الفكرية وتحريك الطاقة العقلية. والغرض من البحث هو الاستفادة من تلکم المعاني البليغة في حوار أهل الحق؛ لإثبات أصول الدين الإسلامي وما يتعلّق بها من عقائد، وما يستلزمه هذا الحوار من إبداع في التنمية العقيدية وتأثيرها في قلب المخاطب سواء أكان كافراً أم متردداً في إيمانه أم ضعيف الإيمان، فالغرض من منهجية الحوار العلمي هو التنوير والهداية إلى سبيل الحق.

### مشكلة البحث

إنّ مشكلة البحث تكمن في التساؤل عن دور السؤال القرآني في التنمية العقيدية، فلم يبحث هذا السؤال في منهجٍ علميٍّ خاصٍّ به. إنّ السؤال -مطلقاً- من أهم وسائل توليد المعرفة والتعلّم البشري، ومن أكثر الظواهر استعمالاً وأقدمها تجذراً في فطرة الانسان، وما يتعلق بالسؤال المجازي فدوره لا يخفى في جدال المتكلمين ومن قبلهم من الحكماء مع المغالطين، فمحور البحث يدور حول تسليط الضوء على المنهج القرآني في استعمال السؤال الجدلي بمعانيه المتعددة وأقسامه المتناسبة مع التنمية العقيدية، ومن هنا جاء البحث عن ماهيته وأقسامه وإثارة النقاش حوله بغية الوصول إلى مناحي استدلالية مقنعه.

### أسئلة البحث

السؤال الرئيس: ما دور السؤال القرآني في التنمية العقائدية؟.

الاسئلة الفرعية:

١- ما المراد من السؤال؟ وما أقسامه وادواته؟ وما دوره في الاستدلال وتوليد المعرفة؟.

٢- ما أساليب السؤال الاستدلالي القرآني في مجال التنمية العقيدية؟.

- ٣- ما مضامین السؤال العقدي في القرآن الكريم؟، وما أثر السؤال في تنميتها؟.
- ٤- ما أبرز النتائج المترتبة على استعمال النص القرآني لأسلوب منهج السؤال في مجال التنمية العقديّة؟.

### أهداف البحث

تتلخص أهداف بحثي في إيجاد الطريقة المثلى للجدل العقدي، وهذه الطريقة بحاجة إلى منهجٍ عامٍ تقوم به وتتقدم نحو التنمية العقيدية من خلال الرؤية القرآنية للوجود وطريقة الحوار مع المخالفين.

### معنى السؤال لغةً واصطلاحاً

السؤال في اللغة يعني: الطلب، فسألت العافية يعني: طلبتها، وسأله الشيء، من قوله تعالى: (سأل سائل بعذاب واقع)<sup>١</sup> أي: عن عذابٍ واقع، ورجل سُؤلةً، كثير السُّؤال وتَسَاءلُوا سأل بعضهم بعضاً عن أمرٍ ما.<sup>٢</sup>

وفي الاصطلاح فيعني: "استدعاء معرفة أو ما يؤدي إلى المعرفة.. فاستدعاء المعرفة جوابه على اللسان، واليد خليفة له بالكتابة أو بالإشارة.. والسؤال للمعرفة تارةً يكون بالاستعلام وتارةً للتبكيك وتارةً أُخري لتعريف المسؤول وتنبهه لا ليخبر ويُعلم".<sup>٣</sup>

١ سورة المعارج: ١

٢ انظر: محمد بن مكرم، ابن منظور، لسان العرب، ج ١١، ص ٣١٨؛ واحمد بن زكريا، ابن فارس، مجمل اللغة، ج ١، ص ٤٨٢؛ وجار الله، الزمخشري، أساس البلاغة، ص ٢٨١.

٣ الحسين الراغب، الاصفهاني، المفردات في غريب القرآن، ج ١، ص ٢٥٠؛ واسماعيل حقي الخلوئي، البروسوي، روح البيان في تفسير القرآن، ج ٢، ص ٦٠٢.

ومن خلال ما تقدم يظهر أنّ السؤال لُغَةً يُعطي معنى طلب الشيء والفهم والإيضاح والدعاء والاستفسار ويُطرح على شكل استفهام، وفي الاصطلاح يعني طلب معرفة أو ما يؤدي إليها، وله معنى مجازي هو مدار بحثي في هذا المقال

#### أقسام الاستفهام

إنّ الاستفهام من أنواع الإنشاء الطلبي ويعني: طلب العلم بشيءٍ لم يكن معلوماً من قبل، بإحدى أدوات الاستفهام، وهو نوعان هما:

أحدهما: الاستفهام الحقيقي: وهو الذي ورد على أصل معناه، وهو طلب الفهم ومعرفة المجهول، كما في قوله تعالى: (يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا)١.

والآخر: الاستفهام البلاغي أو المجازي: هو أحد الأساليب المستخدمة في اللغة العربية من أجل الوصول إلى هدفٍ معيّن، أي: أنّ هذا النوع من الاستفهام لا يقصد به الاستفهام بعينه؛ وإنما يُراد منه قصدٌ آخر غير الاستفهام؛ كأن يكون لغرض التوبيخ أو التقرير أو ما شابه ذلك. فالغرض منه هو غرضٌ بلاغيّ وليس استفهاماً حقيقياً، ولهذا الاستفهام حضور واسع في القرآن الكريم.

وخروج الاستفهام عن أصل وضعه من الظواهر الأسلوبية التي لفتت أنظار الدارسين والباحثين منذ عهدٍ مبكر، ولم يخل عملٌ من أعمال الرواد من الوقوف عنده وأشاروا إلى أسرارها الفنية بعمق.

## الاستفهام المجازي في القرآن الكريم (الدلالة والمضامين)

إنَّ الله (جل وعلا) لا يستفهم خلقه عن شيء - فهو العلام -، وإنَّما يستفهم ليقدر خلقه ويذكرهم أنَّهم قد علموا حقَّ ذلك الشيء، وهذا أسلوب بديع انفرد به الخطاب القرآني. وكما تقدّم من خروج الاستفهام عن أصل وضعه إلى المعنى المجازي الذي يُفهم من خلال السياق وتركيب الكلام حيث "يُعد الاستفهام من أبرز وأهم الخصائص اللغويّة التي أمتاز بها الجدل القرآني؛ لأنّه من طبيعة الجدل فلا يمكن أن يدور جدل بين طرفين خالٍ من الاستفهام".<sup>١</sup>

فالقرآن الكريم حافل بالأساليب الإعجازية، وأغلب آيات الجدل في القرآن الكريم كانت مكّيّة -نزلت قبل الهجرة المباركة- تجادل مشركي قريش ومن تحالف معهم، حيث أنّ "مع كثرة أنواع السؤال في المكيّ نجده كثير الدلالة على الأغراض البلاغية إذ يفيد كثيراً معاني الإنكار والتقرير والطلب والتوبيخ وغير ذلك"،<sup>٢</sup> ومن أهم تلك الأساليب هو استعمال أسلوب الاستفهام المجازي في خصوص الحجاج العقائدي. وقد أحصى بعض الباحثين "ما يزيد عن مائتين وألف سؤال (بالضبط ١٢٦٠) أغلبها أسئلة يسألها الله سبحانه وتعالى لخلقّه"<sup>٣</sup>، وهو دليل على أهمية السؤال المجازي ومكانته في الجدل العقدي. وقد أحصيتُ بالاستقراء التام لأيّ القرآن الكريم ما ينيف عن (سبعمئة آية)، أُستعمل فيها السؤال المجازي بخصوص ما ورد على لسان الحق وأهل الحق في جدال عقيدي مع الكافرين ومع ضعاف الإيمان كلُّ بحسب حاله ومستواه؛ لغرض الارشاد وتبيين سبل الهداية والصالح. ورُبّما يوجد أكثر من سؤالٍ في آيةٍ واحدة، وقد يتكرر

١ يوسف عمر لعاكر، الجدل في القرآن، ص ٣٠٥.

٢ وردة كحيل، السؤال في ضوء القرآن، ص ٤٦.

٣ محمد علي يوسف، أسلوب الاستفهام في القرآن، ص ٤، مقال.

السؤال في مواضع متعددة، وفيها من سحر البيان وروعة النظم البلاغية ما يعجز اللسان عن وصف حلاوته وجمال طلاوته، "وحين يخرج الاستفهام الى المجاز، إنما يؤدي ظاهرة جمالية وبلاغية لا تُعرف في الأسلوب الحقيقي الذي يسأل به المتكلم عن شيءٍ معروف او مشهور... فالأسلوب المجازي يعتمد على السلائق والذوق والسياق والقرائن التي يدور حولها الكلام".<sup>١</sup>

ومن وجوه ثراء معاني الاستفهام المجازي هو تنوع أساليبه وتعدد معانيها، حتى اختلف في دلالاته علماء اللغة والبيان؛ مما أدّى الى اختلاف توجهاتهم التفسيرية، ولم يجد الباحث تقسيماً موحداً لأساليب السؤال في كتب اللغة والبيان. وبسبب تعدد الوجوه القرآنية للآيات ذات الأساليب المجازية وعمق دلالتها، ارتأيت أن أصنف أساليب الاستفهام المجازي، وأجمع بين تلك المعاني في ثلاثة أقسام رئيسة تجمع مضامين السؤال المجازي، فكل أصل يتضمن عدّة معانٍ بحسب ما أشار اليه علماء اللغة والتفسير من التداخل الدلالي - محاولةً مني لربطها بموضوع التنمية العقائدية والاستفادة منها لتوجيه البحث وتنويعه؛ لأجل حمل مباحثه على الدلالات العميقة المتوخاة من الدعوة القرآنية الحكيمة في الجدل الأحسن وما تقتضي الدعوة من حكمة وموعظة حسنة. ويمكن تقسيم معاني الاستفهام المجازي الى ثلاثة معانٍ رئيسة يضم كل معنى عدداً من الأساليب المناسبة للمعنى الأساس والمرتبطة به، وهي ما يلي:-

الأول هو السؤال الانكاري ومضامينه القرآنية، والثاني هو السؤال التقريري ومضامينه القرآنية، والثالث هو السؤال الترهيبى والترغيبى ومضامينه القرآنية.

١ حسين جمعة، جمالية الخبر والانشاء، ص ١٤١.

وهو تقسيم أشار اليه علماء اللغة والتفسير في مضان أبحاثهم، وفي شواهد تفسيرية جادت بها أقلامهم - كما سيأتي من مباحث في هذا الفصل -، وهذه المعاني التي ذُكرت تُعد من أبرز أغراض الاستفهام، وقد فرّع العلماء السؤال أقساماً كثيرة حتى بلغت (٣١) غرضاً، وهذا التقسيم يعمل وفقاً لمنهج جدليّ مبنيّ على أساس تحقيق حالة التخيلية من الأفكار الضالة والتحلية بالعقيدة الحقّة، وهو يتناسب مع ما تقدم من أساليب العقلاء والفلاسفة في مجادلة أهل اللغظ والسفسطة، حيث أعتدده الأوائل في طرق الهدم والبناء التهكميّة والاستدراج المنطقي للمخالف بأسئلة إقناعية؛ لغرض تحريك فكر الضال، وإيقاع المقابل بالتناقض والعجز الفكري،<sup>١</sup> مع اختصاص الجدل القرآني بطريق ثالث تميّز باستعماله الا وهو أسلوب التهيب والترغيب -وعيداً بالعذاب ووعداً بالثواب؛ نظراً لانطواء السؤال على مقدمات تكشف عن فهم عميقٍ لمدلول السؤال ومحور الجدل، وسأجهد من خلاله التعرّف على مقدمات الإنكار من مفاهيم عقلية وأدلة علمية تنفي زعم المقابل وتبطل معتقده، وكذا في السؤال التقريري وما ينطوي عليه من مقدمات علمية وثوابت مسلمة يقرُّ بها المقابل. وبناءً على التقسيم أعلاه سأذكر أهم تلك الأساليب العاملة والجامعة للمعنى في أداء تلك المهمة الخطيرة، والتي أسماها بعض العلماء بـ "الفقه الأكبر"، معتمداً في تنويع البحث على المقدار المهم والضروري من الأساليب القرآنية العاملة في التنمية العقيدية، مع اتخاذ منهج الجمع الدلالي بين معاني تلك الأساليب؛ لإظهار عمق المعنى البلاغي للقرآن الكريم وروعة بيانه.

#### مضامين السؤال القرآني

يمتلك السؤال الجازي في القرآن الكريم روح المناورة وفن التداخل الدلالي المبدع في مجادلة الآخرين جدالاً تصل من خلاله المفاهيم إلى ذهن كلّ مخاطب البسيط والعالم - في أقصر طرق الاستدلال كالبداهة والضرورة، وحواره فيه أبلغ المعاني

١ انظر: يوسف عمر، لعساكر، الجدل في القرآن، ص ٣٤.

المحرّكة لعقل السامع. وأهم تلك المحاور هي الأصول العقيدية الثابتة بإجماع علماء الاسلام، وهي العروة الوثقى لمن آمن بها مجتمعة، والحكم بكفر من أنكر أحد أصولها. وهذه الأصول هي: التوحيد الالهي من جهة الذات والصفات، توحيداً خالصاً من الشرك. ثم النبوة المنبثقة بالوحي الشاهد بكمال النبيّ ومن ينوبه بالخلافة تكميلاً للرسالة. ثم المعاد وحقيقة الحياة في الآخرة وما فيها من حسابٍ وجزاءٍ ومن نعيمٍ وعقاب، وإجمالها يكون كما يلي:

أولاً- مضمون التوحيد ودلائله في السؤال القرآني

أمتاز السؤال القرآني العقيدي بخطابٍ علميٍّ يستهدف إثارة دافئ العقول، ومن خلال استقراء الآيات المباركة التي أُستعملَ فيها الاستفهام المجازي لإثبات أصل التوحيد، أحصيتُ حدود (٢٨٥) آية، وفي بعضها أكثر من سؤالٍ مجازيٍّ تناولت هذا الأسلوب الجدلي بجزالة وحكمة بالغة. إنَّ الملاحظ من الأسلوب الاستدلالي التركيز في إثبات التوحيد على نفي الشرك والأغيار عن الذات المقدسة وصفاتها. ومن وحيّ الضرورة العقلية والأدلة القطعية كدليل العلية وأدلة برهانية يتم من خلالها الاستدلال على وجود الذات المقدسة. وأمّا هذا الاستدلال القرآني التتمويّ على إثبات حقيقة التوحيد من خلال السؤال المجازي إنّما يتم بحسب وجوب وإمكان تصور ثبوت الصفات للذات المقدسة ويكون من جهتين هما: الأولى من جهة إثبات الصفات الذاتية

---

١ أستدل علماء الكلام على اثبات وجود الله تعالى بعدة ادلة عقلية منها: دلالة الاثر على المؤثر، ودليل حدوث العالم، ودليل النظم والتدبير، وبرهان الحركة وغيرها من الادلة العقلية والعلمية المفصلة في الكتب الكلامية. أنظر: الشيخ جعفر، السبحاني، محاضرات في الالهيات، ص ٨-٣٠؛ وعرفان عبد الحميد، دراسات في الفرق والعقائد الاسلامية، ص ١٦٥-٢٠٣؛ وغيرها .

الواجبة، والثانية من جهة إثبات الصفات الفعلية الممكنة، وبإضافة جهة ثالثة وهي صفة العدل الالهي (صفة لأسماء الأفعال) باعتبارها مطلباً خاصاً، وفي اللغة يكون أسم الصفة هو كلُّ أسمٍ يدلُّ على صفة شيءٍ من المعاني حيثُ يُحمل عليه الموصوف بصيغٍ عديدة، وقد خصص العلماء لكلِّ جهةٍ من الصفات أسماء تتحلى بها، وكما ورد في كلماتهم ما نصه: "أعلم أنّ الأسماء تنقسم في نوع من الأقسام إلى أسماء الذات والصفات والأفعال، وإن كان كلها في وجه أسماء الذات، ولكن باعتبار ظهور الذات فيها تُسمى أسماء الذات، وبظهور الصفات فيها تسمى أسماء الصفات، وبظهور الأفعال فيها تُسمى أسماء الفعل"<sup>٣</sup>، ومما تقدّم يكون المبحث موزعاً بالتفصيل على ثلاثة أقسام هي: دليل أسماء الذات على التوحيد ودليل أسماء الأفعال والثالث هو دليل العدل الالهي.

ويبدأ التحقيق عن الاسم الخاص للمولى (تعالى) وهو لفظ الجلالة (الله)، حيث تمهد الآية المباركة باستعمال السؤال المجازي في إثبات التوحيد الخالص بنفي السمي بلفظ الجلالة عن غير الله (تعالى)، حيث يقول تعالى: (زُبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا)؛ فالسمي تعني: كلُّ نظيرٍ يستحق ان يُسمى باسمه أي: "هل يُسمى بالله غيره، وهو عَلمٌ يدلُّ على الذات المقدسة الموصوفة بجميع الكمالات التي هي مبدأ لجميع الموجودات، إذ لا يجب في كل اسم أن يكون مشتقاً، والّا لزم التسلسل"<sup>٥</sup>، ثم يتدرج الجدال صعوداً ليصل الى مرحلة إثبات التوحيد من خلال دليوية أسماء الصفات الكمالية، إنّ الخطاب القرآني حافل بشواهد استدلالية

١ انظر: الشيخ مصطفی، الغلابيني، جامع الدروس العربية، ج ١، ص ٩٧-٩٨

٢ انظر: مصطفی، الخميني، تفسير القرآن الكريم، ج ١، ص ٢٣٨

٣ حيدر، الآملي، تفسير المحيط الاعظم، ج ١، ص ٩٨

٤ سورة مريم: ٦٥

٥ جمال الدين أحمد بن فهد، الحلبي، المقتصر من شرح المختصر، ص ٨.



كثيرة من توسط صفة الخالقية في إثبات التوحيد، فاستعمال السؤال المجازي بمضامينه يؤكد اعتماد القرآن الكريم منهجاً خاصاً في الاستدلال العقلي البسيط والواضح على إثبات التوحيد عن طريق إثبات صفة الخالقية كما قال تعالى: (أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ)<sup>١</sup>، فالإنكار بنفي المساواة بـ(أفمن) يتوجه لكل عاقل يتوهم التساوي أو قياس ما لله (تعالى) الى ما لغيره من نفس صفات الخلق ولوازمه من النعم، فمن ثبت له إيجاد الخلق والنعم وابتدعها بذاته اولى بالعبادة واحق بها ممن لا يملك الوجود بذاته من الأوثان المصنوعة فضلاً عن أن يدعى لها قدرة الخلق<sup>٢</sup>، وهو تقرير للدليل برهان التمانع العقلي.

وتعتبر صفة العدل من الصفات الكمالية الايجابية للذات المقدسة نظير صفة العلم والقدرة، أو على الأقل نظير الخالقية والرازقية والتدبير، وأن الغاية من بحث إثبات العدل للمولى (تعالى) هي إيجاد رابطة محكمة بالضمير والشعور تصفي الطمأنينة وعلاقة الحب والود بين العبد ومولاه، وبالتالي فإن أي وجود يأخذ ما يستحقه من كمال الوجود<sup>٣</sup>، ومن هذه الآيات التي استعملت السؤال المجازي بدلالة العدل على التوحيد من خلال إثبات الكمال في حكمه من قوله تعالى: (وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ)<sup>٤</sup> أي: "إذا كنتم لا تتيقنون كذب هذا الكلام، فعلى الأقل ليس لديكم دليل على إثباته، فلماذا

١ سورة النحل: ١٧.

٢ انظر، محمد حسين، الطباطبائي، تفسير الميزان، ج ١٢، ص ٢١٩.

٣ انظر: مرتضى، المطهرى، العدل الألهي، ص ٥٩-٧٤.

٤ سورة الأعراف: ٢٨.

تتهمون الله وتقولون على الله ما لا تعلمون؟!<sup>١</sup> فالسؤال الإنكاري المتضمن للتوبيخ في (أقولون) هو إنكار لإضافتهم الأمر بالقيح إليه (سبحانه) والإنكار شهادة عليهم بالجهل والحوار مع المشركين فيه استدلال بالنفي وإنكار ادّعائهم أمر الله (تعالى)، وفيه توبيخ لتقليد اسلافهم بالسوء والفحشاء؛ لأنه (سبحانه) عدلٌ واحكامه موافقة لكمال الانسان وسعادته، والفواحش مثار نفرة للنفوس الراقية، وتأکید النفي ورد في آية تردفها (قل أمر ربي بالقسط)، أي: بالعدل، والتكذيب كان كبيراً لا بجزئية اتباعهم سيرة سلفهم، فكلُّ تقليدٍ أعمى باطل وكل قول بلا علم محال.<sup>٢</sup>

ثانياً - مضمون النبوة ودلائله في السؤال القرآني

أن أكبر دلالة على إثبات النبوة هو الاعجاز القرآني، ومن هذه الدلالة المستعملة في الخطاب القرآني باستعمال السؤال المجازي يمكن الكشف عن البرهان العقلي في إثبات النبوة بالإضافة الى بيان مؤهلات الكمال العقلي والاخلاقي لشخص النبي الأكرم (صلى الله عليه وآله)، مع الاستدلال على ضرورة أن يخلفه شخص له مثل مؤهلاته؛ لضمان استمرار مسيرة رسالة التوحيد جيلاً بعد جيل بخطوات واعدة في هداية البشرية، وإن الطابع الغالب للاستدلال القرآني في إثبات النبوة هو الأسلوب العقلي بالبرهان البسيط، حيث يعتمد على القضايا الأولية كالبداية والثابت المسلّم كأساس للإثبات

١ ناصر مكارم، الشيرازي، تفسير الامثل، ج ٥، ص ١٤.

٢ انظر: محمد بن الطاهر، ابن عاشور، التحرير والتنوير، ج ٨، ق ٢، ص ٨٢-٨٤؛ والفضل بن الحسن،

الطبرسي، جوامع الجامع، ج ١، ص ٦٥٠.

ودفع الشبهات،<sup>١</sup> وربما استعمل الخطاب الالهي الأدلة النقلية من الكتب السماوية الغير محرقة وألزمهم بمضمونها، يجد المتتبع أنّ العقلاء أول من يؤمن برسالة السماء ويؤيد الانبياء، اما الجهلة والمتعصبة فهم أول المكذبين والمعترضين بدعاوى خالية من الحجة والبرهان، كما قال تعالى: (أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا..)<sup>٢</sup> فالسؤال في (أكان) إنكاري وفيه تضمن لمعنى التعجب من تعجبهم، وفيه دلالة التكذيب لدعوى استحالة الايحاء إلى بشر منهم، مع إشعار لعدم توقع هذا التعجب منهم،<sup>٣</sup> وأنه موقف غير عقلائي؛ وذلك لانحصار امكان الايحاء للبشر دون سائر الموجودات من الملائكة والجن؛ لأنها موجودات لطيفة وغير مرئية ولو قُدِرَ وَبُعِثَ للبشر لزم أن تتمثل بصورتهم البشرية، وكيف يتعجبوا وقد بعث الله (تعالى) أنبياء من البشر على مر التاريخ؟! فتعجبهم مردود عقلاً.

ثالثاً- مضمون المعاد ودلائله في السؤال القرآني

---

١ انظر: محمد بن الحسن، الطوسي، التبيان، ج ٨، ص ٥١٠؛ وابن ادريس، الحلبي، المنتخب من تفسير القرآن، ج ٢، ص ٢٢٠؛ وفتح الله، الكاشاني، زبدة التفاسير، ج ١، ص ٢٧١؛ وفخر الدين، الرازي، مفاتيح الغيب، ج ٢٢، ص ١٧٩؛ وابو حيان، الاندلسي، تفسير البحر المحيط، ج ٢، ص ٣٩٢.

٢ سورة يونس: ٢

٣ انظر: محمد بن الطاهر، ابن عاشور، التحرير والتنوير، ج ١١، ص ٨٣-٨٤؛ ومحمد حسين، الطباطبائي، الميزان، ج ١٠، ص ٨.

٤ انظر: محمد بن الحسن، الطوسي، التبيان، ج ٥، ص ٣٣٢؛ وفخر الدين، الرازي، مفاتيح الغيب، ج ١٧،

إنّ اثبات حقيقة المعاد كبروياً يعود في أصله الى إثبات التوحيد بأقسامه والنبوة بدلائلها، وربما أُستدلّ عليه صغروياً بالآثار الحسيّة من إهلاك الأمم السابقة لمن يُنكر الغيب ولا يؤمن الآ بما يري. حيث يجد الباحث تشابهاً في طريقة الاستدلال الإثباتي للمعاد باتباع المنهج العقلي للبرهنة على حقيقته، وهو منهج استدلالي بسيط تُناغم حججه الدماغة عقول عوام الناس؛ ليرشدهم بدلالته الى نور الغريزة الفطريّة ويثير دفائن معارفهم. فشواهد الاستعمال القرآني للسؤال العقيدي متظافرة في دعوتها لتعقل والتدبر في أمر مصير البشريّة كما جاء بيانه في قوله تعالى: (وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ)<sup>١</sup> وفيها تعريض لمن أنكر المعاد، فحري به أن يتفهم مغزي هذا القياس الخفي من تعلق قدرة الله (تعالى) بجعل الشباب شيئاً فهو القادر على أن يعيد الموتى الى الحياة، وهذه الانتكاسة تشعر بقرب الأجل فلا بد من تعقل معناه.<sup>٢</sup>

يكون الاستدلال على مبدأ المعاد بمثابة النتيجة لمقدمات إثبات التوحيد والنبوة بما تنطوي عليها من مباحث متلازمة لأصول العقيدة الاسلاميّة، بالإضافة الى استعمال الحقائق الوجدانية المرتكزة في العقول كالأثار المشهورة الدالّة على إهلاك الأمم السابقة بأمر القويّ الجبار (جل جلاله)، وإنّ حتميّة الموت لا يختلف عليها اثنان ويبقى التفكير في مصير الإنسان وماهيّة العالم ما بعد الموت أمراً ضروريّ المعرفة.

١ سورة يس: ٦٨.

٢ انظر: محمد بن الطاهر، ابن عاشور، مصدر سابق، ج ٢٣، ص ٥٣-٥٥.

## قائمة المصادر

### • القرآن الكريم

١. أحمد بن زكريا، ابن فارس، مجمل اللغة، طبعة ٢ (بيروت-١٤٠٦هـ).
٢. ابن ادريس، الحلبي، المنتخب من تفسير القرآن، طبعة ١ (قم-١٤٠٩هـ).
٣. أبو حيان، الاندلسي، تفسير البحر المحيط، طبعة ١ (بيروت-١٤٢٠هـ).
٤. إسماعيل حقي الخلوئي، البروسوي، تفسير روح البيان، نسخة الكترونية-١٨٣٩م.
٥. جار الله، الزمخشري، أساس البلاغة، طبعة ١ (الرياض-١٤٢٣هـ).
٦. جمال الدين أحمد بن فهد، الحلبي، المقتصر من شرح المختصر، طبعة ١ (قم-١٤١٠هـ).
٧. الحسين الراغب، الاصفهاني، المفردات في غريب القرآن، طبعة ١ (بيروت-١٤١٢هـ).
٨. حيدر، الأملي، تفسير المحيط الاعظم، ط ٣ (قم-١٤٢٨هـ).
٩. حسين جمعة، جمالية الخبر والانشاء، ط (دمشق-٢٠٠٣م).
١٠. الشيخ جعفر، السبحاني، محاضرات في الالهيات، طبعة ١ (قم-بلا).
١١. الشيخ مصطفى، الغلابيني، جامع الدروس العربية، (ط٦-بيروت).
١٢. عرفان عبد الحميد، دراسات في الفرق والعقائد الاسلامية (ط١-أسد بغداد)

١٣. فتح الله، الكاشاني، زبدة التفاسير (ط٣-طهران).
١٤. فخر الدين، الرازي، مفاتيح الغيب (ط١-بيروت).
١٥. الفضل بن الحسن، الطبرسي، جوامع الجامع (ط٢-بيروت)،
١٦. محمد بن الحسن، الطوسي، التبيان (ط بيروت-بلا)
١٧. محمد بن الطاهر، ابن عاشور، التحرير والتنوير (ط تونس-١٩٨٤م).
١٨. محمد بن مكرم، ابن منظور، لسان العرب (ط قم-١٤٠٥هـ)
١٩. محمد حسين، الطباطبائي، تفسير الميزان (ط١-بيروت)،
٢٠. محمد علي يوسف، أسلوب الاستفهام في القرآن، طبعة ١ (القاهرة-١٩٨٩م).
٢١. مرتضى، المطهري، العدل الآلهي (ط بيروت-بلا)،
٢٢. مصطفى، الخميني، تفسير القرآن الكريم (ط١-قم)
٢٣. ناصر مكارم، الشيرازي، تفسير الامثل (ط١-قم)،
٢٤. وردة كحيل، السؤال في ضوء القرآن (رسالة ماستر-غزة)
٢٥. يوسف عمر لعساكر، الجدل في القرآن (رسالة ماستر-الجزائر)

# العرفان النظري والعملي

الطالب : مصطفى الحوري

## المقدمة

يمتاز العرفان الإسلامي بمجموعة من الخصائص والعناوين التي تميّزه عن غيره من الحركات "العرفانية" التي وُجِدَت على امتداد الأديان والمذاهب البشرية، ونشير هنا إلى أبرز هذه الخصائص:

١- محورية الله تعالى

٢- الولاية

يعتبر السالك إلى الله في العرفان الإسلامي من أصحاب الولاية، وهذا يعني معرفة الإنسان الكامل والمعصوم وحبّه والالتزام العملي بسيرة أولياء الله تعالى.

٣- العمل بالشرعية

يمتاز العرفان الإسلامي بأنّه يتحرك طبقاً للشرعية، أي طبقاً للأحكام الفقهية الإسلامية.

٤- العقلانية

العرفان الإسلامي ليس بعيداً عن العقل والعقلانية. فالعارف لا ينكر دور العقل، بل يضع المعرفة الشهودية والسلوكية في طول المعرفة العقلية

النقطة الثانية : تعريف العرفان النظري والعملي ، العرفان النظري، فهو العلم بالله تعالى وأسمائه وصفاته وتجليّاته.

العرفان العملي عبارة عن العلم بطريق السير والسلوك، والمنازل والمقامات التي يجب أن يسلكها العارف للوصول إلى الله تعالى.

-يأتي تساؤل هنا:

ماهو السير والسلوك\*؟!

تعريف السير والسلوك

إن الوصول إلى المقصد الأعلى يقتضي اجتياز المنازل والمراحل والمقامات، وهذا ما يسمّى، في لسان العرفاء بالسير والسلوك. وقد عرفوا السير والسلوك فقالوا: السلوك هو العلم والبرنامج الذي يُبحث فيه عن كيفية منازل السير نحو القرب الإلهي وخصائصه.

والسلوك بهذا المعنى هو طيّ الطريق، أمّا السير كما يعبر صاحب لبّ اللباب عبارة عن مشاهدة وخصائص المنازل والمراحل أثناء الطريق

\*كيف يكون عارفٌ سالك\*؟

من الشروط التي يجب توافرها ليتمكّن العارف من السلوك نحو الحقّ تعالى، وأبرز هذه الشروط:

أ- المناسبة بين الحقّ والخلق.

ب- قمع هوى النفس.

ج- رفع الحجب.

د- الشيخ والمرشد

تفصيلٌ في العرفان النظري :

١- يمكن أن يقال بعد أن عرفنا التعريف بشكل عام (\*ماهي الرؤية الكونية العرفانية\*؟)



المقصود من الرؤية الكونية العرفانية، النظرية التي يقدمها العرفاء، والتي تفسر رؤيتهم لله تعالى والعالم والإنسان، بالاعتماد على المعرفة القلبية والشهودية، وكذلك بالاعتماد على المعرفة العقلية الاستدلالية.

وبما أنّ العرفاء يعتقدون بأنّ الوجود لله فقط، وأنّه هو الموجود والوحيد الذي يصح أن يُطلق عليه هذا المفهوم،\* فالرؤية الكونية العرفانية تبدأ من مسألة وحدة الوجود\*.

لقد بنى العرفاء كافة أفكارهم على نظرية الوحدة الشخصية للوجود واعتبارية الكثرات. وبهذا المعنى يكون وجود الله تعالى هو الوجود والموجود الحقيقي والوحيد وما سواه ليس إلا ظلاً وتجلياً لله تعالى. ثمّ إنّ العرفاء يتحدثون عن بعدين عند حديثهم عن ذات الإله: الأوّل هو كنه الذات التي لا يمكن إدراكها، الخفيّة على كلّ ما سواه، والثاني البعد الظاهر الذي يقبل التجلّي، وهو الذي يمكن معرفته وإدراكه للبشر.

أمّا في ما يتعلّق بإثبات الوحدة الشخصية للوجود، قدّم العرفاء أبحاثهم على نحوين: الأوّل: إثبات الوحدة الشخصية عن طريق الكشف والشهود، والثاني: عن طريق الاستدلال والبرهان العقلي.

الأوّل: هو سيرة أكثر العرفاء الذين يعتقدون بأنّهم وصلوا إلى هذه المرحلة من التوحيد عن طريق الكشف والشهود. وبعبارة أخرى يعتقد العرفاء بأنّ مَنْ نوّر الله بصيرته يرى أن ليس في الوجود إلا الله، وكلّ ما عدا ذلك فهو سراب وتجلّ

الثاني: أي طريق الاستدلال العقلي، فقد قدّم بعض العرفاء أدلّة برهانية لإثبات أنّ الوجود لا يمكن أن يكون إلا الواجب، وبما أنّ الواجب واحد فالوجود كذلك. طبعاً العرفاء يعتقدون بأنّ الطريق الأوّل لإثبات الوحدة الشخصية للوجود هو الأكثر قدرة على إيجاد اليقين، فهو كافٍ في الإيمان بهذه الرؤية، وأما الطريق الثاني فهو لمن لم يتمكن من الاستفادة من مشاهدات العرفاء، بل هو للذين حصروا معرفتهم بالعقلية فقط.

نظرة العارف إلى الوجود

إنّ كلمة "الوجود" هي أهمّ العبارات عند العرفاء أوضحتها على أساس أنّ كافة نظرياتهم من دون استثناء تتمحور حوله، وهو عندهم الحقّ تعالى. ويوضح العرفاء أنّ الوجود بديهي وواضح بحيث لا يحتاج الإنسان إلى دليل للقبول به، بل هو أمر بديهي مقبول عند كافة العقول السليمة. ثمّ يبيّنون أنّ هذا الوجود واحد، بمعنى أنّه يطلق على كافة الأشياء بمعنى واحد.

من جهة أخرى فإنّ كلّ ما سوى الله تعالى ظلّ وتجلّ له، فوجوده وظليّته تابعة لوجود الحقّ تعالى

يتحدّث العرفاء حول أحكام الوجود، وهي على النحو الآتي:

- ١- الوجود بديهي، وليس هناك ما هو أوضح منه، ولا يحتاج إلى دليل لإثباته.
- ٢- ليس للوجود سوى مصداق واحد، هو الحقّ تعالى.
- ٣- إنّ كلّ كمال وخير يعود إلى الوجود، إذ لولاه لما ظهر الكمال والخير.
- ٤- ليس للوجود الواحد مراتب، بعضها قوي وبعضها ضعيف.
- ٥- الوجود مساوٍ للوحدة.
- ٦- الوجود مساوٍ للوجوب.

## نظرة العارف إلى العالم

العالم عند العرفاء عبارة عن كلّ ما يعلم به الله تعالى، لأنّ العالم مأخوذ من العلامة، وهي التي بها يعلم الشيء<sup>٥</sup>. وبهذا المعنى يصبح كلّ ما هو موجود في العالم من مظاهر وتجليات علامات تدلّ على الله تعالى، فهي عوالم.

يتحدّث العرفاء عن عالمين، الكبير والصغير. والعالم الصغير هو الوجود الإنساني الذي استحقّ الخلافة الإلهية، والعالم الكبير هو الإنسان الكبير، أي الكون. فالكون خلق على شاكلة الإنسان الصغير، لأنّ الصغير خليفة الله والمظهر الأول والتجلي الأكمل.

وللعالم في الرؤية العرفانية خصائص، أبرزها:

١- العالم مرآة وآية: إنّ العالم مخلوق للحقّ تعالى، ومنه استمدّت كافة كمالاته، فهو يحكي عن كمالات الحقّ ويدلّ عليها، لذلك كان مرآة لكمالات الحقّ وعلامة تدلّ عليها.

٢- نظام العالم هو الأحسن: بما أنّ العالم ظلّ الله ومظهر أسمائه، وبما أنّ كلّ اسم من الأسماء هو الاسم الأحسن بحكم الأسماء الإلهية الحسنی، فالنظام في العالم هو الأحسن. وإلى هذا يشير ابن عربي عندما يبيّن أنّ الحقّ تعالى إذا كان يشكل هويّة العالم، فأحكام وصفات العالم ليست إلا منه تعالى، وعلى هذا الأساس فليس من الممكن وجود عالم أعلى وأجمل منه، لأنّ هذا العالم ظلّ الرحمان.

٣- سريان الحياة والشعور في العالم: يعتقد العرفاء أنّ العالم وكافة أركانه أعمّ من الجماد والنبات والحيوان أو غير ذلك تمتلك حياة وشعوراً. وهذه حقيقة يمكن فهمها

بواسطة الكشف بداية، وبهذا نطقت الآيات الشريفة التي تحدّثت عن تسبيح كافة الموجودات

٢- \*العلوم الباطنية لا تتحصل إلا بعد الحصول على العلوم الظاهرية:

- العلوم الظاهرية هي :

علم الكلام ( العقائد ) ، علم الفقه، علم أصول الفقه، علم الحديث، علم التفسير، علم الفلسفة.

- شرح مصباح الأنس لابن فنارة ص :

" وعلوم الباطن إنما تتحقق بعد إحكام أحكام الظاهر، لكن على طريقة السلف الصالح التي سيشار إليها، وهي أن حقيقة أكثرها وهبية تتلقى من الكمل لا كسبية".

- الأربعون حديثاً للإمام الخميني ص ٣٤ - في العزم :

" وأعلم... أن طي أي طريق في المعارف الإلهية، لا يمكن إلاّ بالبده بظاهر الشريعة، وما لم يتأدب الإنسان بأداب الشريعة الحقة، لا يحصل له شيء من حقيقة الأخلاق الحسنة، كما لا يمكن أن يتجلى في قلبه نور المعرفة وتتكشف له العلوم الباطنية وأسرار الشريعة. وبعد انكشاف الحقيقة، وظهور أنوار المعارف في قلبه لا بد من الاستمرار في التأدب بالأداب الشرعية الظاهرية أيضاً.

ومن هنا نعرف بطلان دعوى من يقول: (إنّ الوصول إلى العلم الباطن يكون بترك العلم الظاهر)، أو (لا حاجة إلى الآداب الظاهرية بعد الوصول إلى العلم الباطن). وأن هذه الدعوى ترجع إلى جهل من يقول بها، وجهله بمقامات العبادة ودرجات الإنسانية. "

٣- و اما المنازل و المقامات: من المعلوم ان هدف العارف هو معرفة الله فقط، و ان معرفة الله تعالي تعني معرفة كل شيء، و كل شيء ينطوي تحت هذه المعرفة و بما ان بحث المنازل و المقامات من البحوث الواسعة و المعقدة، لذلك سوف نقل هنا ما ذكره الشهيد المطهري نقلاً عن كتاب الاشارات لابن سينا حيث قال:

المعرض عن متاع الدنيا و طيباتها يخص باسم الزاهد، و المواظب علي فعل العبادات من القيام و الصيام و نحوهما يخص باسم العابد، و المتصرف بفكره الي قدس الجبروت مستديماً لشروق نور الحق في سره يخص باسم العارف، و قد يتركب بعض هذه مع بعض.

اذاً العارف هو الذي يصرف ذهنه عما سوي الله تعالي و يتوجه بالكامل الي ذات الحق تعالي يشع نور الحق في قلبه.

ثم ان العبادة عند العارف رياضة لهممه و قوي نفسه المتوهمة و المتخيلة ليجرها بالتعويد عن جناب الغرور الي جانب الحق. كما ان هدف العارف يريد الحق الأول لا لشيء غيره و لايؤثر شيئاً علي عرفانه و تعبه له فقط لانه مستحق للعبادة ولانها نسبة شريفة اليه لا لرغبة او رهبة، ثم يقول ابن سينا:

المنزل الاول: اول درجات حركات العارفين ما يسمونه هم الارادة و يعرف بعضهم الارادة بانها (جمرة من نار المحبة في القلب المقتضية لأجابة دواعي الحقيقة) ثم بعد الارادة الرياضة.

ثم اذا بلغت به الارادة و الرياضة حدًا ما عنت له خلسات من اطلاع نور الحق عليه  
لذيذة كأنها بروق تومض اليه ثم تخمد عنه و هو المسمي عندهم "اوقاتاً" ... فيكاد يري  
الحق في كل شيء

فاذا عبر الرياضة الي النيل صار سره مرآة مجلوة محاذياً بها ننظر الحق ثم انه ليغيب عن  
نفسه فيلحظ جناب القدس فقط. و ان لحظ نفسه فمن حيث هي لاحظة لا من حيث  
هي بتريقتها، و هناك يحق الوصول.

إذا المنازل هي: الارادة، الرياضة، الوصول.

\* النقطة الرابعة :

روايات في العرفان العملي:

١. بحار الأنوار ج ٧٤ ص ٢٧ || مجلد ٢٧ ص ٧٧

"ورد في حديث المعراج: (قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله: يا رب، ما أول العبادة؟  
قال: أول العبادة الصمت والصوم. قال: يا رب وما ميراث الصوم؟ قال: الصوم يُورث  
الحكمة، والحكمة تُورث المعرفة، والمعرفة تورث اليقين، فإذا استيقن العبد لا يبالي  
كيف أصبح: بعسر، أم يُيسر)."

٢. نهج البلاغة - خطبة ٢٢ في وصف السالك:

"قال عليه السلام: (قد أحيا عقله، وأمات نفسه، حتى دق جليله، ولطف غليظه، وبرق له  
لامع كثير البرق، فأبان له الطريق، وسلك به السبيل، وتدافعت الأبواب إلى باب السلامة  
ودار الإقامة، وثبتت رجلاه بطمأنينة بدنه في قرار الأمن والراحة بما استعمل قلبه، وأرضى  
ربه"

٣. نهج البلاغة - خطبة ٨٧

"عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ فَاسْتَشَعَرَ الْحُزْنَ وَتَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ وَأَعَدَّ الْقِرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبُعِيدَ وَهَوَّنَ الشَّدِيدَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ وَذَكَرَ فَاسْتَكْتَمَرَ وَازْتَوَى مِنْ عَذْبِ فُرَاتٍ سَهَّلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهْلًا وَسَلَكَ سَبِيلًا جَدِّدًا قَدْ خَلَعَ سَرَائِلَ الشَّهَوَاتِ وَتَحَلَّى مِنَ الْهُمُومِ إِلَّا هَمًّا وَاحِدًا انْفَرَدَ بِهِ فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى وَمُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهُوَى وَصَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى وَمَعَالِيقِ أَبْوَابِ الرِّدَى قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ وَسَلَكَ سَبِيلَهُ وَعَرَفَ مَنَارَهُ وَقَطَعَ غِمَارَهُ وَاسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرَى بِأَوْثِقِهَا وَمِنَ الْجِبَالِ بِأَمْتِنِهَا فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ وَتَصْيِيرِ كُلِّ فَرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ مِصْبَاحِ ظُلُمَاتٍ كَشَافٍ عَشَوَاتٍ مِفْتَاحِ مُبْهِمَاتٍ دَفَاعِ مُعْضَلَاتٍ دَلِيلِ فَلَوَاتٍ يَقُولُ فَيُنْفِئُهُمْ وَيَسْكُتُ فَيَسْلَمُ قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَهُ فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ وَأَوْتَادِ أَرْضِهِ قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفْيُ الْهُوَى عَنْ نَفْسِهِ يَصِفُ الْحَقَّ وَيَعْمَلُ بِهِ لَا يَدْعُ لِلْخَيْرِ غَايَةً إِلَّا أَمَّهَا وَلَا مَظْنَنَةً إِلَّا قَصَدَهَا قَدْ أَمَكَّنَ الْكِتَابَ مِنْ زِمَامِهِ فَهُوَ قَائِدُهُ وَإِمَامُهُ يَحُلُّ حَيْثُ حَلَّ ثَقَلَهُ وَيَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنْزِلُهُ ."

ختامًا:

هذا مقال مقتضب ، بالتصرف ببعض كلام العلماء والعرفاء وإستخلاص نتائجهم وذكر

أهم ما جاء به والله الموفق والمؤيد